

امام خمینی در سال‌های قبل از وقوع انقلاب: ۱۹۶۲-۱۹۰۲*

○ حامد الگار

● ترجمه: عادلہ حاجی میرزایی

۱۰۳

این نکته که رهبری انقلاب اسلامی ۱۹۷۹-۱۹۷۸ توسط امام خمینی نه یک پدیده اتفاقی و ناگهانی بلکه نتیجه ۱۵ سال کار بی‌وقفه سیاسی، عقیدتی و سازماندهی بوده است، به قدر کافی مورد توجه واقع نشده است. همچنین به قدر کافی به این نکته توجه نشده است که وقتی او فعالیت سیاسی خود را در سال ۱۹۶۲ آغاز نمود، در پیشینه خود از چهار دهه مشارکت نزدیک و بدون چشمداشت از طریق نهاد دینی در تحقیق، تدریس، تألیف و اندیشه و بیش از همه مشاهده متعهدانه جامعه ایران برخوردار بود.

در حقیقت سه دوره مهم زندگی امام خمینی مجموعه پیوسته‌ای را تشکیل می‌دهند که در آن هیچ‌گونه خلل و تغییر جهت‌داری مشهود نیست. این سه دوره عبارتند از: دهه‌های شکل‌گیری روحانی و سیاسی، مبارزه طولانی علیه رژیم پهلوی و سالهای انقلاب و جمهوری نوپای اسلامی. [امام] خمینی از همان ابتدا بینش شاخصی از اسلام پیدا کرد که ابعاد معنوی، فکری، اجتماعی و سیاسی آن را دربر می‌گرفت. او بیش از نیم قرن به این بینش پایدار مانده است. در واقع یکی از خصائل بارز شخصیت او میزان بالا و نادری از استمرار است و «سازش‌ناپذیری» مشهور او تنها وجه مشهود و سیاسی این استمرار محسوب می‌شود.

واضح است که هیچ انقلابی را نمی‌توان ناشی از تلاش یک انسان واحد دانست. سال‌ها قبل از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹-۱۹۷۸ گروه‌های متعددی اعم از ملی‌گرایان لیبرال و چپ و نیز اسلامی

با رژیم پهلوی یا حداقل برخی از وجوه آن مخالفت کرده بودند. با این حال می‌توان استدلال کرد که بدون نقش هدایتگر، درک راهبردی و صلاحیت اخلاقی امام خمینی، انقلاب در زمان و گونه‌ای که به وقوع پیوست، رخ نمی‌داد. یقیناً نوع حکومت ناشی از انقلاب یعنی جمهوری اسلامی، عمدتاً بر اساس هدایت و نظریات او تعیین شده است.^۱ عنوان امام خمینی به صورت «رهبر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی» که اینک به عنوانی مرسوم در رسانه‌های ایران تبدیل شده به هیچ‌وجه عنوانی افتخاری نیست.



نفر وسط: امام خمینی در نوجوانی

با در نظر گرفتن اینها، کسب اطلاع در مورد سال‌های پرورش امام خمینی به درک ما از وقایع انقلاب و نظم انقلابی جدید کمک خواهند نمود. طی این سال‌ها بود که همه این عناصر مهم جهانی‌بینی او در جای خود قرار گرفتند. این عناصر عبارتند از: اعتقاد محکم به مسئولیت علما در هدایت، رهبری، پاکسازی و دفاع از جامعه ایران، اعتقاد به ضرورت پرورش جنبه‌های معنوی و غیردنیوی اسلام، نفرت از حکومت پهلوی و رد آن، عزم برای پاک کردن بلاد اسلامی از نفوذ بیگانگان و عدم اعتماد عمیق به روشنفکران از خود بیگانه شده سکولار. امام زندگی آن دسته از علما را که سرمشق قلمداد می‌کرد مطالعه کرده، خود را به پیروی از آنها متعهد ساخت. او مهارت قابل ملاحظه‌ای به عنوان مدرس و سخنران به دست آورد، برنامه عبادتی منظم و سختی را پی گرفت و هسته‌ای از پیروان وفادار پیدا کرد که عمدتاً رهبری اجرایی انقلاب را به دست گرفتند.

امام خمینی در سال‌های قبل از...

در حقیقت پیوستگی بین سال‌های شکل‌گیری شخصیت امام و سال‌های فعالیت سیاسی و انقلاب چنان کامل است که در کلام او طی سال‌های متمادی پیوستگی بیان حفظ شده است. منظور من این نیست که ادعا کنم امام خمینی سال‌های جوانی خود را بر اساس آگاهی برای دستیابی به تحول انقلابی برنامه‌ریزی کرده بود یا اینکه جامعه ایران در دوره پهلوی به بلوغی دست یافت که مشتاقانه رهبری او را بپذیرد. اما با بینشی که اینک به واسطه بروز انقلاب به دست آورده‌ایم می‌توانیم بن مایه تاریخ معاصر ایران را در روند مضاعفی ببینیم که طی آن خمینی به امام یعنی منبع همه جانبه و ذیصلاح رهبری^۲، و جامعه ایران به امت یعنی جامعه‌ای با تعریف دینی که موظف به پیروی از اوست، بدل گشتند.

ریشه‌های خانواده خمینی به هندوستان و شهر کوچک کینتور^۳ در ۶۰ کیلومتری شمال شرقی لکنهو^۴ در پادشاهی سابق اوده^۵ بازمی‌گردد. یک خانواده از سادات نیشابور که از نوادگان امام موسی کاظم، امام هفتم شیعه دوازده امامی بودند در اوائل قرن هجدهم در این شهر سکونت گزیدند و به سرعت به عنوان علمای دینی و نیز آبادکنندگان زمین شهرت یافتند. یک شاخه از این خانواده در لکنهو ریشه گرفت و هم در آنجا و هم در کینتور این خانواده تا زمان حاضر دوام داشته است.^۷ مشهورترین سادات کینتوری میرحامد حسین (۱۸۸۰م) بود که در پذیرش سنت مباحثه رایج شیعه - سنی در لکنهو اثر عظیمی با عنوان «عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي مَنَاقِبِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ نُوْشْتَه» و از مفهوم شیعی امامت در مقابل منتقدین سنی آن دفاع نموده است.^۸ اولین کلمه عنوان کتاب با نسبت «عِبَقَاتِي» است که نوادگان او هنوز هم به آن مشهورند.

سیداحمد، پدر بزرگ امام خمینی از معاصران و بستگان میرحامد حسین بود. او در اواسط قرن هجدهم به زیارت نجف رفت و در آنجا با یکی از بزرگان شهر کوچک خمین، یوسف‌خان کمره‌ای آشنا گشت. خمین در جنوب غربی ایران و ۱۳۵ کیلومتری اصفهان قرار دارد. یوسف‌خان از سیداحمد تقاضا کرد که همراه او به خمین رفته، به نیازهای دینی مردم آنجا رسیدگی کند. سیداحمد هم پذیرفت و همچنین با دختر یوسف‌خان ازدواج نمود.^۹ در مورد سیداحمد اطلاعات چندانی در دست نیست.^{۱۰} اما ممکن است چیزی بیش از تقاضاهای یوسف‌خان دلیل مراجعت نکردن او به هند را شکل داده باشد. پادشاهی اوده به عنوان یکی از حامیان و حافظان علمای شیعه شدیداً در حال افول بود و چیزی به ادغام کامل آن در مستعمرات انگلیس در هندوستان باقی نمانده بود.^{۱۱} ممکن است سیداحمد از این فرصت مناسب برای قلمه زدن یک نهال از خانواده خود در ایران استفاده کرده باشد.

دختر یوسف‌خان برای سیداحمد دو فرزند به دنیا آورد، یک دختر به نام صاحبه و یک پسر به نام سیدمصطفی که در ۱۸۵۵ به دنیا آمد و پدر امام خمینی بود.^{۱۲} سیدمصطفی روش متعارف

تحصیل ابتدایی را در شهر خود دنبال نمود و برای ادامه تحصیل به اصفهان رفت که در آن زمان مرکز تعلیم دینی در ایران محسوب می‌گشت. مهم‌ترین استاد او در آنجا میر محمد تقی مدرس پدر سیدحسن مدرس بود که به جهت مبارزاتش علیه رضاشاه معروف است.^{۱۳} باز هم در پیروی از الگوی متعارف آن زمان سیدمصطفی از اصفهان به عتبات عالیات در عراق عرب رفت تا مراحل نهایی تحصیلات خود را در محضر استادان برجسته آنجا پی‌بگیرد که مهم‌ترین آنها میرزا حسن شیرازی (۱۸۹۴م) صاحب فتوای معروف تحریم تنباکو بود. امام خمینی بارها وی را سرمشق خود قرار داده است.^{۱۴}

هنگامی که سیدمصطفی به ایران بازگشت، مقام پدرش را به عنوان رهبر مذهبی در خمین و توابع آن به ارث برد. گفته می‌شود که وی به نفع روستائیان خمین و مناطق همجوار آن مانند اراک، گلپایگان، خوانسار و محلات و در اعتراض به حرص ملاکان اقدامی صورت داد. مهم‌ترین دشمنان او غلام‌شاه خان و بهرام‌خان بودند. سرانجام فعالیت‌های سیدمصطفی باعث مرگ وی به دست ملاکان شد.

یک روز که قصد داشت از خمین به اراک برود، دو مرد ظاهراً برای محافظت از وی بر همراهی با او اصرار ورزیدند. وقتی که به مکان دورتری از جاده رسیدند، دو مرد به عمد از سیدمصطفی عقب افتادند و مرد سومی به آنها پیوست که به آنها تفنگ داد. آنها بدون درنگ به سیدمصطفی حمله و سپس فرار کردند. طولی نکشید که مهاجمان در روستای یوجان دستگیر شدند و مردی که شلیک کرده بود به تهران منتقل و در میدان توپخانه در ملأعام اعدام شد.^{۱۵}

امام خمینی با وجود کم‌حرفی‌اش، همواره مراقب مسائل خانوادگی بود. با توجه به اطلاعات من، او هیچ‌گاه درباره زندگی و مرگ پدرش اشاره آشکاری نکرده است. اگر گزارش مبارزه سیدمصطفی - که بارها در ایران شنیده شده - علیه ملاکان ستمگر درست باشد می‌توان حدس زد که باخبر شدن از شهادت پدر چه تأثیر عمیق و سریعی بر امام خمینی گذاشت. مطمئناً این حقیقت که وی نام مصطفی را بر پسرش گذاشت (که او نیز مقدر شد تا با شهید شدن مشهور شود) شاید علاقه وی به زنده نگهداشتن خاطرات پدرش را بازگو کند. همچنین می‌دانیم که امام خمینی از همان اوایل جوانی از نقش ظالمانه ملاکان در شهرهای ایران آگاه بود و به همین دلیل یادآوری کرد که چگونه آنها روند انتخابات را منحرف کرده‌اند: «ملاکان و عوامل آنها مردم را به پای صندوقهای رأی می‌آوردند و آنها را مجبور می‌ساختند تا آنگونه که آنها می‌خواهند رأی دهند».^{۱۶}

سیدمصطفی سه پسر داشت: سیدمرتضی (که بیشتر به نام آیت‌الله پسندیده معروف است) که بیش از ۹۰ سال سن دارد و در قم زندگی می‌کند؛ سیدنورالدین (در سال ۱۹۷۶ در تهران درگذشت)؛ و روح‌الله - امام خمینی.^{۱۷} وی در ۲۰ جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۰/۲۴ سپتامبر ۱۹۰۲ به

امام خمینی در سال‌های قبل از...

دنیا آمد و حدود ۵ ماهه بود که پدرش کشته شد. روز تولد او مصادف با سالروز تولد حضرت فاطمه، دختر پیامبر بود که بسیاری تقارن این دو مناسبت را مهم می‌دانند.^{۱۸} امام خمینی که محروم از پدر بود در ابتدا توسط مادرش، هاجر (دختر میرزا احمد مجتهد خوانساری، مدرس مدارس کربلا و نجف) و صاحب‌عمه‌اش تربیت شد.^{۱۹} در ۱۹۱۸، در ابتدا عمه و سپس مادرش فوت کردند، به همین دلیل امام خمینی در ۱۶ سالگی کاملاً احساس یتیمی می‌کرد. مسئولیت تربیت او در این زمان به برادر بزرگترش، سیدمرتضی محول شد.^{۲۰}

سیدمرتضی در گفتگویی با من به یاد آورد که قاطعیت که از خصوصیات سیره امام خمینی به شمار می‌رفت در گذشته نیز در کودکی ایشان مشهود بوده، به طور مثال از جدیت منحصر به فردی در هنگام بازی با دوستان خود برخوردار بود. شاید این ویژگی ذاتی با سختی‌های فقدان پدر و همچنین دلواپسی‌هایی که به دنبال مرگ عمه و مادرشان به وجود آمد، تشدید شده باشد. این دو برادر خود را ملزم می‌دیدند تا به طور نوبتی با اسلحه به مراقبت از خانه خود بپردازند.^{۲۱} احساس مبارزه منظم به این نحو با شرایط زندگی خانوادگی بیشتر شد.^{۲۲}

اولین باری که امام خمینی ماهیت خودکامه و مستبدانه دولت ایران را مشاهده کرد، کودکی بیش نبود. در سخنرانی برای سفیران و کارداران جمهوری اسلامی ایران در ۵ ژانویه ۱۹۸۱ چنین از گذشته‌ها یاد کرد:

یک حکومت وقتی که می‌آمد در یک محلی، این حکومت مثل یک شاه با مردم عمل می‌کرد. مردم را هیچ به حساب نمی‌آورد. و من خودم شاهد این معنا بودم که یک حاکمی که برای گلپایگان آمده بود، و خمین هم آن وقت جزء گلپایگان بود، این در حضور تجاری که آمده بودند برای آنجا ملاقاتش، آن بزرگتر فرد تاجر را گفت ببرند ببندند به چوب. من شاهد بودم - که بچه بودم شاهد بودم - که یک نفر مرد متدین محترمی که در بازار رئیس تجار بود، این شخص فاسد این طور با او عمل کرد که در حضور جمع پایش را بستند به فلک و چوب زدند به او. این کارها را می‌کردند. و همین طور گاهی این کار را می‌کردند که وقتی که یک محترمی می‌رفت، یک عالمی مثلاً می‌رفت ملاقات می‌کرد با آنها، در حضور آن عالم یک بیچاره دیگری را می‌آوردند و به چوب می‌بستند برای اینکه بفهمانند تو باید اطاعت بکنی.^{۲۳}

این اولین تجربه در میان تجارب دیگر بود که در یاد امام باقی مانده است. او بارها به انبوه خاطرات که در طی بیش از ۷ دهه در ذهن داشت اشاره کرده، روشن است که فعالیت انقلابی او صرفاً ریشه در نفرت بلندمدت از مشاهده پیوسته استبداد نداشته است.

اولین کلاسهای درس وی در خمین شامل جلسات خواندن و نوشتن میرزا محمود معلم بود که معلم سرخانه او بود؛ و سپس به مکتب [خانه‌ای] رفت که معلمهای آن ملا ابوالقاسم و شیخ جعفر



نفر سمت چپ: امام خمینی در جوانی

نام داشتند. پس از آن به مدرسه‌ای رفت که به تازگی در خمین افتتاح شده بود و در آنجا تحت تعلیم آقامیرزا محلاتی، خوشنویسی را فراگرفت. در ۱۵ سالگی مطالعات فارسی را به پایان رسانید و آماده شروع مطالعات عربی و اسلامی شد. در ابتدا با سیدمرتضی ادامه داد ولی در ۱۹۱۹ هنگامی که حدود ۱۷ سال داشت، تصمیم بر آن شد تا از منابع فراوان موجود در مدرسه [علمیه] استفاده کند. در ابتدا تصمیم داشتند به پیروی از پدر، وی را به اصفهان بفرستند، ولی سرانجام به نزدیکی شهر اراک فرستاده شد که شیخ عبدالکریم حائری همانند پدر امام از شاگردان میرزا حسن شیرازی

۱۰۸

بود که اخیراً از عراق به ایران آمده، تدریس را آغاز کرده بود.^{۲۳}

از این رو پیوند همیشگی امام خمینی با نهادهای مذهبی آغاز شد؛ ارتباطی که برای وی بسیار فراتر از یک امر متعارف یا میراث بود. بی‌تردید در طول زندگی اش یک احساس تعهد نهادی و وفاداری به علما داشت؛ به عنوان کسانی که وارثان امامان و پیامبر و همچنین حافظان و راویان تعالیم مذهبی بودند، که مقرر شده و هم ضروری است تا سعادت جامعه اسلامی را تجدید کنند. در این مورد امام در اصل با سایر علما نظیر آیت‌الله کاشانی (فوت ۱۹۶۲) و آیت‌الله طالقانی (فوت ۱۹۷۹) تفاوت داشت، زیرا این علما خارج از نهادهای مذهبی عمل می‌کردند و با برخی از گروه‌های غیرمذهبی همراهی می‌کردند. اما برای امام خمینی، مفهوم رهبری علما همواره بسیار مهم بود و هنگامی که سوابق انقلاب اسلامی را برمی‌شمرد، به طور مشخص همواره خود را محدود به ذکر نام علما می‌کرد.^{۲۵} مهم‌ترین رویداد زندگی ایشان سفر از خمین به اراک بود.

یک سال پس از ورود امام خمینی به اراک، حائری دعوت مردم و علمای قم را برای اقامت در این شهر پذیرفت. قم یکی از اولین مراکز اسلام شیعی در ایران و محل حرم حضرت معصومه،

امام خمینی در سال‌های قبل از...

خواهر امام هشتم بود. این شهر همیشه مرکز آموزش و زیارت بود، ولی همیشه تحت الشعاع شهرهای مذهبی بزرگ عراق و مدارس اصفهان قرار داشت. ورود حائری با احیای نهادهای تعلیم مذهبی همراه شد. و نیز احیای این نهاد در مجموعه پیشرفتهایی که باعث شد قم به عنوان پایتخت مذهبی ایران و همچنین به عنوان اولین پایگاه انقلاب اسلامی محسوب شود [حائز اهمیت است]. [حائری تا حد زیادی در مسائل سیاسی آرام بود، ولی دستاوردهای نهادی او توسط آیت‌الله بروجردی در طی سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۲ تأیید و تقویت شد، و نقش انقلابی قم را در زمان رهبری امام خمینی پی‌ریزی کرد.^{۲۶}

چهار ماه پس از آن که حائری قم را به مقصد اراک ترک کرد، خمینی جوان به دنبال وی به این شهر آمد و در مدرسه دارالشفاء اقامت کرد. با جدیت وقت خود را صرف مطالعاتش نمود. در ۱۹۲۶ توانست مقطعی از تعلیمات که سطح نامیده می‌شود به اتمام رساند. سپس یک دهه تحت نظر شخص حائری دروس اصلی حوزه یعنی فقه و اصول را آموخت.^{۲۷} تبحر در این دروس برای عالم شدن ضروری بود.

به هر حال تقدیر آن بود تا امام خمینی در میان تعداد زیادی از علما بسیار فراتر از آنها شود. علی‌رغم آن که به سرعت در فقه و اصول تبحر یافت به نظر می‌رسید که او همواره بر این باور بود که خواندن شرع همه اسلام نیست و هدف غایی دین در ساحتی کاملاً متفاوت با شرعیات قرار دارد. امام خمینی در اولین سالهای اقامتش در قم، مطالعه عمیق و تعمق در حکمت و عرفان را آغاز کرد که این اصول برای درک عرفانی و منطقی حقیقت غایی که مدت‌ها در اسلام شیعی وجود داشته ضروری بود. اولین استاد وی در این راه، میرزا علی‌اکبر یزدی، شاگرد ملاهادی سبزواری (فوت ۱۸۷۲) مؤلف مشهور کتاب شرح منظومه یکی از متون اصلی عرفان بود. به نظر می‌رسد یزدی کمی پس از ورود خمینی به قم فوت می‌کند.^{۲۸} استاد دیگر او، میرزا آقاچواد ملکی تبریزی (فوت ۱۹۲۴) بود که از ۱۹۱۱ در قم تدریس می‌کرد. وی دو کلاس اخلاق و فلسفه داشت که یکی از آنها به طور عمومی در مدرسه فیضیه و دیگری به طور خصوصی در منزل وی تشکیل می‌شد و در آن طلاب مورد علاقه و مستعد حضور داشتند که خمینی جوان هم یکی از آنها بود. مدتی نیز با سید ابوالحسن رفیعی قزوینی درس خواند (فوت ۱۹۷۵ یا ۱۹۷۶).^{۲۹}

مدرس اصلی او در عرفان و معرفت آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی (فوت ۱۹۵۰)^{۳۰} بود. [امام] خمینی در اشاره به او در تألیفاتش در زمینه عرفان با احترام و به عنوان «استاد الهی ما» یاد می‌کند.^{۳۱} او بلافاصله پس از رسیدنش به قم با شاه‌آبادی ملاقات می‌کند (احتمالاً در اواخر دهه ۱۹۲۰) و با توجه به گرفتن جواب سئوالش در زمینه عرفان درمی‌یابد که شاه‌آبادی استاد مسلم عرفان است. در ابتدا شاه‌آبادی درخواست خمینی را برای تدریس به وی نپذیرفت، ولی پس از آن موافقت کرد به

او فلسفه بیاموزد. با وجود این، [امام] خمینی دوست داشت عرفان بیاموزد و این امید را تا آن زمان که شاه‌آبادی راضی به انجام آن شود، در دل نگه داشت. خمینی هر پنجشنبه و جمعه و نیز ایام تعطیل، معمولاً تنها و گاهی همراه با یک یا دو طلبه دیگر در جلسه درس شاه‌آبادی درباره شرح داود قیصری (فوت ۱۳۵۰) بر فصوص الحکم ابن العربی توسط مفتاح‌الغیب توسط صدرالدین قونوی (فوت ۱۲۷۴) و منازل‌السائرین خواجه عبدالله انصاری (فوت ۱۰۸۸) شرکت داشت.

با وجود ریشه عمیق عرفان و حکمت در سنت شیعه، این مباحث صرفاً به طور پراکنده در مدارس مذهبی تدریس می‌شد موافقت چندانی با آن وجود نداشت. گاهی درس‌آموز این علوم با طرد شدن روبرو بود. امام خمینی از سوءظن‌هایی که در روزهای آغازین حضورش در قم صرفاً به خاطر [آموزش] عرفان متوجه‌اش بوده، یاد کرده است:

ما که آمدیم قم، مرحوم آقامیرزا علی‌اکبر حکیم - خدارحمتش کند - در قم بود. وقتی که حوزه علمیه قم تأسیس شد، یکی از مقدسین - آن هم خدا رحمتش کند - گفته بود «بین اسلام به کجا رسیده است که در خانه آقامیرزا علی‌اکبر باز شد!» علما می‌رفتند آنجا درس می‌خواندند. مرحوم آقای خوانساری، مرحوم آقای اشراقی، این آقای خوانساری اینها می‌رفتند پیش آقامیرزا علی‌اکبر درس می‌خواندند، آن آقا گفته بود که بین اسلام به کجا رسیده که در خانه میرزا علی‌اکبر باز شد! و حال آن که خیلی مرد صالحی بود و بعد از این که ایشان فوت شده بود. گوینده‌شان در منبر گفته بود که من خودم دیدم قرآن می‌خواند! مرحوم آقای شاه‌آبادی ناراحت شده بود از این که این آقا گفته است که من دیدم قرآن می‌خواند آقا میرزا علی‌اکبر.^{۳۳} در هر صورت این سوءظن‌ها و این جدا کردن [یک عده]، خودشان را از یک خیراتی، این موجب تأثر است که یک حوزه‌ای از یک خیراتی که هست محروم بماند و حتی از فلسفه که یک امر عادی است تا برسد به آن مسائل دیگر.

امام خمینی بی‌اعتنا به این سوءظن‌ها و با ابراز نظر مستقل و انتقادی خود نسبت به دستگاه مذهبی که او همواره خود را به آن وفادار می‌دانست در بیست و هفت سالگی، کار تدریس خود را شخصاً در این حوزه مناقشه‌آمیز آغاز کرد. ابتدا جلسات درس را در حوزه حکمت تشکیل داد و توجه خاصی به دو انتخاب متون و طلاب کرد و طلابی را می‌پذیرفت که دارای ظرفیت فکری و بلوغ معنوی برای تعلیم مسائل مابعدالطبیعه باشند؛ بدون آن که به اعتقاد آنها خدش‌های وارد شود.^{۳۴}

کمی پس از آن امام خمینی تدریس حکمت را آغاز کرد. جلسات خصوصی تدریس عرفان را تشکیل داد که صرفاً برای برخی طلاب منتخب از میان طلاب قم بود. متونی که تدریس می‌شد بحث‌های مربوط به نفس در اسفار اربعه ملاصدرا و شرح منظومه بود.^{۳۵} این جلسات خصوصی و



امام خمینی در جوانی

غالباً محرمانه را تا دهه ۱۹۴۰ ادامه داد و در این جلسات بود که امام خمینی تعدادی از همراهان نزدیک خود را تعلیم و پرورش داد که از مهم‌ترین آنها می‌توان از آیت‌الله مطهری فقید (که امام پس از ترور ایشان در می ۱۹۷۹ از ایشان به عنوان «پاره تن من» نام برد) و آیت‌الله حسینعلی منتظری (که به عنوان جانشین ولی فقیه، و جانشین امام خمینی به عنوان رهبری جمهوری اسلامی) نام برد.

اولین اثر امام خمینی درباره مسائل عرفانی، عبادی و فکری بود.^{۳۶} در ۱۹۲۸ تفسیر جامعی به عربی برای دعای سحر [امام] جعفر صادق (ع) نوشت. در این کتاب که کتاب اول او نیز به شمار

می‌رفت، امام خمینی نه تنها تبحر خود را در عرفان نشان داد، بلکه این کتاب نیایش دیرین نمازگزاران دوازده امامی به عنوان متنی برای تأمل به همراه تلاوت بود.^{۳۷} کتاب بعدی، که تاریخ دقیق [نشر] آن مشخص نیست به همراه تفسیر و شرحی دشوار و طولانی که به عربی نگاشته شده، تحت عنوان سرالصلوة به چاپ رسید.^{۳۸}

در این کتاب ابعاد نمادین و معانی درونی هر بخش از نماز از وضو تا سلام به زبانی شیوا، پیچیده و پرمعنی شرح داده شده و بیشتر مفاهیم و اصطلاحات آن عربی است. طبق گفته سیدفهری، شارح و مترجم سرالصلوة، این کتاب بیشتر در میان اخص الخواص مخاطب دارد و نویسنده خود نیز یکی از آنهاست.^{۳۹} بلافاصله پس از تکمیل سرالصلوة، امام خمینی تا حدی اثر قابل فهم‌تری درباره مفاهیم درونی نماز به نام آداب‌الصلوة را نگاشت.^{۴۰}

ابعاد عرفانی امام خمینی در تفسیر جامع یک اثر دیگر با عنوان مصباح‌الهدایه الی الخلافة والولاية آمده است که در سال ۱۹۳۰ به چاپ رسید.^{۴۱} این کتاب رساله‌ای عمیق و دقیق و حجیم درباره مسائل کلی عرفان است. غیرممکن است که بتوان مطالب آن را خلاصه کرد،^{۴۲} و فرد در

صورتی که با مفاهیم و اصطلاحات عرفانی آشنایی قبلی نداشته باشد خواندن این کتاب برایش سودمند نخواهد بود. در این کتاب [امام]، خمینی نه تنها به قرآن و سنت پیامبر و امامان و بزرگان بلکه به منابع و صوفیانی چون خواجه عبدالله انصاری، جلال‌الدین رومی (فوت ۱۲۷۳) صدرالدین قونوی، عبدالرزاق کاشانی (فوت ۱۳۳۰) و داود قیصر و حکیم شیعی قاضی سعید قمی (فوت ۱۶۹۱) و استادان معاصر عرفان مانند محمدرضا قمشه‌ای (فوت ۱۹۱۸) و استاد خود ایشان، محمدعلی شاه‌آبادی اشاره می‌کند. با وجود این، اهمیت مصباح‌الهدایه به خاطر معرفت گسترده‌ای که در آن آمده نیست، بلکه به خاطر تبحر عملی کاملی است که در هنر عرفان نهفته در آن وجود دارد؛ این اثر برای درک اندیشه‌ها و قواعد رسیده از گذشته نیست بلکه جلوه و ثمره نگاهی توانمند و اصیل است. سیدفهری در این باره گفته است: «روشن است که [امام خمینی] درباره هر آنچه که نوشته است، دانش عملی داشته است.»^{۴۳}

با وجود آن که مشخص شده امام خمینی آثار دیگری با ماهیت عرفانی و شهودی نگاشته است،^{۴۴} لکن گونه متفاوتی از دغدغه‌ها پس زمینه زندگی او را اشغال کرده بود. به هر حال این تربیت اولیه و عمیق در حکمت و عرفان نباید به عنوان دوره‌ای گذرا تلقی شود، زیرا این مسئله به شدت در شکل‌گیری اجتماعی کامل او به عنوان یک رهبر سیاسی و مذهبی نقش به سزایی داشت. وسعت و جامعیت آموزش و علائق او به عنوان یک عالم، او را قادر ساخت تا فراتر از علائق محدود یک فقیه متعارف عمل کند. در حقیقت تعداد عالمانی که به طور یکسان در فقه و عرفان مسلط بودند، کسانی که از لقب سنتی ذوالجناحین استفاده می‌کنند به ویژه در دوره معاصر بسیار کم است. هنگامی که استادی در تعالیم باطنی و ظاهری و علائق انقلابی و شدید امام خمینی با فضای سیاسی همراه شد، قابل درک خواهد بود که چرا بسیاری از ایرانی‌ها، وی را به عنوان چهره‌ای منحصر به فرد و بی‌نظیر تلقی می‌کنند، کسی که به طور ایده‌آل در وجود خویش ویژگی‌های یک معلم، عالم و مبارز و متفکر را داراست.^{۴۵}

از این رو است که تلفیق ساده عرفان با فعالیت‌های بعدی او چون تعلیم فقه و مبارزه فعالانه علیه سلطنت پهلوی که از ۱۹۶۲ به بعد آغاز شد، محل سؤال نیستند؛ زیرا این فعالیتها به طور بارزی با گرایش روحانی و معنوی امام خمینی در هم آمیخته بودند. یکی از مواردی که باعث می‌شد تا جلسات درس فقه وی برای طلاب جذابتر و پویاتر از استادان دیگر باشد توانایی او برای ایجاد ارتباط میان جزئیات تخصصی شرع با دغدغه‌های مابعدالطبیعه و معنوی امام بود؛ یا به عبارت دیگر «توانایی او در نشان دادن مطابقت شریعت با منطق عرفان و نیز مطابقت عرفان با منطق شریعت بود.»^{۴۶} گفته می‌شود که امام خمینی باعث به وجود آمدن «انقلابی در فقه»^{۴۷} شد و این انقلاب به واسطه دیدگاه او یعنی آنچه را که می‌توان در معنایی خاص، نسبت در فقه نامید



نشسته، نفر اول سمت راست: امام خمینی در جوانی

امکان‌پذیر شده است.^{۴۸}

به نظر می‌رسد خالص‌سازی نگاه و اراده‌ای که در عرفان وجود دارد، همانند فعالیت سیاسی، به عنوان نوعی انقلاب درونی که در طول زمان به طور طبیعی همتای بیرونی خود را به وجود آورده است در خدمت امام خمینی بوده است.

در این رابطه شایسته توجه است که او بیان ارزش معیار را به علی‌ابن ابی‌طالب می‌دهد که او آن را در آستانه حرکت به سوی نبرد با معاویه در معنای درونی توحید بیان داشت؛ و شاهد این امر به این شرح است:

وقتی که یک انسانی آدم شد به این مسائل عمل می‌کند، زراعت هم می‌کند، لکن زراعتی که برای خداست، جنگ هم می‌کند. همه این جنگهایی که در مقابل کفار و در مقابل ستمگرها شده از اصحاب توحید و از این دعاخوانها بوده[است].^{۴۹}

هنگامی که در ۱۹۷۸ انقلاب اسلامی به وقوع پیوست امام خمینی علل پیروزی آن را با واژگان فوق‌العاده عرفانی بیان کرد و گفت که مردم خود را در حضور خداوند قرار داده و موجودیت خدایی به دست آورده‌اند.^{۵۰} اخیراً نیز او بارها شهدای دفاع در مقابل حمله عراق را «پیوستگان به لقاءالله» توصیف نموده است که عنوان یکی از رساله‌های قدیمی وی در مورد عرفان است.^{۵۱}

مهم‌ترین و آخرین گواه توجه همیشگی امام خمینی به عرفان، سلسله دروس تفسیر سوره فاتحه طی دسامبر ۱۹۷۹ تا ژانویه ۱۹۸۰ است.^{۵۲} برخلاف جمع کوچک و نیمه مخفی‌ای که در قم از او درس می‌گرفتند، امام خمینی اینک به مخاطبان تلویزیون ملی مضامین مهم وحدت وجود و معنای اسماء الهی را درس می‌دهد و به بسیاری از موضوعاتی که چهل سال پیش در رساله‌هایش مورد توجه او بودند، پوشش می‌دهد. شرایط بی‌سابقه‌ای که این دروس تحت آنها ارائه می‌شدند بیانگر میزان تحولات ایجاد شده توسط انقلاب است.

یکی از دلایل اولیه که امام خمینی توانست فراتر از محدودیت‌های مدرسه پیش رود و مخاطب بسیاری را جذب کند، کلاسهای وی در زمینه اخلاق بود که تدریس آن را در اوایل دهه ۱۹۳۰ در قم آغاز کرد و آنچنان که خود وی اشاره دارد وی تدریس کتاب منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری در باب روش مشهور تعالی اخلاق در تصوف را که خود با شاه‌آبادی خوانده بود، نخست با شماری از طلاب و با یک جلسه در هفته آغاز کرد. خیلی سریع صدها طلبه و عالم در کلاسهای او حاضر شدند که برخی از آنها افرادی بودند که به دلیل شهرت فزاینده [امام] خمینی به عنوان مدرس به قم آمدند. در میان آنها می‌توان به سیداحمد فهری اشاره کرد که اخیراً نوشته: «من این زمان را که در جلسات و سخنرانی‌ها شرکت کردم جزء گرانبهاترین ساعت‌های زندگی‌ام محسوب می‌کنم. امام در جلسات درس خود، اصول اخلاق اسلام واقعی را تدریس کرد که جدای از انقلاب نبود به گونه‌ای که تأثیر عمیقی بر تمام مخاطبان آن گذاشت.»^{۵۳} بسیاری از مردم شهر قم و حتی مسافران دیگر شهرها که به منظور شنیدن سخنرانی‌ها به قم آمده بودند به جمع طلاب و علمایی پیوستند که در جلسات درس امام شرکت داشتند. قسمت بزرگی از صحن مدرسه فیضیه که سخنرانی‌ها در آن انجام می‌شد مملو از جمعیت بود و امام خمینی به جای یک بار، دو بار در هفته جلسه داشتند.^{۵۴}

چنین پدیده‌ای در آن زمان بی‌نظیر بود. رژیم پهلوی درصدد بود تا نهادهای مذهبی را منزوی سازد و در نزد تحصیل کرده‌ها، این نهادها را بی‌اعتبار سازد و حتی مانع برگزاری اجتماعات داخلی آنها شود. (در ابتدا تا حدی موفق بود. با این حال، امام در مخالفت با این حرکت با برگزاری جلسات درس پرمخاطب اخلاق خود با آن مقابله کرد. در نتیجه اولین برخورد علنی وی با مقامات کشور به وقوع پیوست، هنگامی که رئیس پلیس قم به او گفت که جلسات درس را متوقف سازد و پاسخ داد: «این وظیفه من است تا این جلسات را به هر شکلی که ممکن است نگهدارم. اگر پلیس بخواهد آنها را متوقف سازد مجبور هستند مرا به زور از تدریس منع کنند.»

پلیس به جای اعمال قدرت، توسط برخی از مأمورانش جلسات درس را در نهادهای مذهبی برهم می‌زدند. امام خمینی مجبور شد تا محل جلسات را به مدرسه ملاصادق منتقل کند که

امام خمینی در سال‌های قبل از...

مدرسه‌ای کوچکتر از مدرسه فیضیه بود و راه دسترسی به آن مشکل‌تر بود. پس از برکناری رضاشاه توسط نیروهای متفقین در ۱۹۴۱، محل جلسات به مدرسه فیضیه بازگشت و بار دیگر با استقبال بسیار روبرو شد. با این وجود، رژیم یک بار دیگر توانست با اجرای نقشه جلسات درس را تعلیق و سپس تعطیل کند.^{۵۵}

پایان دروس مربوط به اخلاق به معنی رها کردن این موضوع نبود.^{۵۶} همانطور که تدریس فقه امام خمینی رنگ عرفان داشت با مسائل مربوط به درس اخلاق نیز آمیخته بود. به علاوه او حداقل در یک مورد به طور جداگانه درس اخلاق خود را از سر گرفت. طی دوران تبعید در نجف او برای طلاب در مسجد شیخ انصاری یک سری درس در مورد ارتقای اخلاقی نفس ارائه نمود که در سال ۱۹۷۲ در همان شهر تحت عنوان جهاد اکبر یا مبارزه با نفس منتشر شد.^{۵۷} این درس‌ها از خیلی جهات مجموعه درسهای معروفی را که تحت عنوان حکومت اسلامی منتشر شده‌اند، تکمیل می‌کنند.

یکی از مطالب جالب توجه اصلی در جلسات درس اخلاق که در قم برگزار می‌شد و در تمام آثار و بیانات امام خمینی منعکس است و تا حدی می‌توان آن را به عنوان نوعی شعار شخصی تلقی کرد، انگیزه‌های الهی است. وی درسش را با ذکر جملاتی از مناجات شعبانیه، نیایش بی‌نظیری که همه دوازده امام آن را روایت کرده‌اند، به پایان می‌رساند:

الهی هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مَعْلَقَةً بَعْدَ قَدْسِكَ.^{۵۸}

این جمله ۳۰ سال بعد در جلسات درسش در نجف تکرار شد،^{۵۹} و سپس بار دیگر در سخنرانی تلویزیونی که در بالا ذکر شد آمده است.^{۶۰} این یکی از ویژگیهای قابل توجه امام خمینی بود که انقلاب را تا پیروزی رهبری کرد، در حالی که نگاه او بر «منشأ اصلی شکوه و عظمت... جلال و قداست (خدا) بود.»

دو دهه اول اقامت امام خمینی در قم همزمان با حکومت رضاشاه پهلوی بود و جای تعجب نیست که موضع او نسبت به این سلسله دو نفره در همین زمان شکل گرفت. اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های او از ۱۹۶۲ به بعد مملو از اشاره به دیکتاتوری پهلوی اول بود و به نظر امام خمینی، محمدرضا شاه هیچ‌گاه نخواست به عنوان «پسر رضاخان» تغییر رویه دهد و از دنباله‌روی از کارهای وی دست بردارد.

امام خمینی مهم‌ترین هدف رضاشاه را حذف اسلام به عنوان نیروی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در ایران می‌دانست و اعتقاد داشت که این هدف توسط قدرت‌های امپریالیستی و بیش از همه توسط انگلیس به وی القا شده است که علما را به طور خاص و اسلام را به طور کلی تنها

مانع برای اجرای مقاصد خود می‌دانستند. او خود شاهد انجام بسیاری از اقدامات رضاشاه علیه نهادهای مذهبی بود. در طی مصاحبه من با امام خمینی، امام اشاره کرد:

رضاخان تمام روضه‌های ایران را ممنوع کرد، در هیچ جای ایران یک کسی نمی‌توانست یک روضه‌ای که چند نفر محدود حتی باشند نمی‌توانستند یک چنین مجلسی درست کنند در همین قسم که مرکز روحانیت آن وقت و حالا بود مجلس روضه نبود و اگر بود بین طلوعین تمام باید می‌شد. قبل از اذان صبح یک عده کمی ۴ تا ۵ تا ۱۰ تا می‌رفتند یک صحبتی می‌کردند و یک ذکر مصیبت می‌کردند، اول اذان یا یک قدری بعد از اذان باید متفرق بشوند، آن مجالس را حتی خبرچین‌ها که داشتند اشخاصی که دنبال اینها بودند به جاسوسانشان اطلاع می‌دادند و تمام را می‌گرفتند و از آن بالاتر که اساس را بهم می‌زد این بود که روحانیت را از بین ببرند، از مخالفت با روحانیت شروع کردند و اینکه عمامه‌های روحانیون را بردارند و کسی حق ندارد عمامه داشته باشد.^{۶۱}

این اقدامات به دلایل مختلف اعتراضهای آشکاری را در پی داشت. مهم‌ترین آن این بود که رضاشاه هوشیارانه توانست بیشتر عالمان مذهبی برجسته را در آغاز حکومتش با وجود سنت شناخته شده مخالفت علما با شاه که به قرن نوزدهم بازمی‌گشت، ساکت کند. تعدادی از علما منجمله شیخ عبدالکریم حائری و آیت‌الله ابوالحسن اصفهانی، مرجع تقلید حتی با رضاشاه در قم در مارس ۱۹۲۴ ملاقات کردند و به وی قول دادند تا از وی درباره درک این نکته که وی به ارزشهای اسلامی^{۶۲} احترام می‌گذارد حمایت کنند. این مسئله تا ۱۹۲۸ بیشتر طول نکشید که حائری با شرایطی محتاطانه و ملایم شروع به اعتراض علیه سیاستهای رژیم کرد؛ آن هنگام که رضاشاه قانون لباس متحدالشکل^{۶۳} را اجرا کرد. بعید است که خمینی جوان، حائری را به شیوه مبارزه‌جویی بیشتر سوق داده باشد، ولی گفته می‌شود که وی با علمای مختلف که رهبری قیام کوتاه‌مدت علیه رژیم پهلوی را برعهده داشتند ارتباط داشته است.^{۶۴}

برای مثال در ۱۹۲۴ حاج آقانورالله و ملاحسین فشارکی، دو تن از علمای اصفهان، قیامی را علیه انحصار دولتی بر کشت تریاک رهبری نمودند. برخی اعتراضات عام‌ترین ابراز گشت و حاج آقا نورالله موفق به گردآوردن جمعیتی از تجار، کسبه و کشاورزان گشت که همراه او در قم تظاهرات کردند تا با جمع کردن حمایت بیشتر به تهران بروند. در قم این جنبش متوقف شد و حاج‌نورالله تحت شرایط مشکوکی فوت کرد.^{۶۵} امام خمینی طی یک سخنرانی در سال ۱۹۷۷ در نجف از حضور خود در این جنبش یاد کرد.^{۶۶}

چهار سال بعد در اکتبر ۱۹۲۸، یکی از جنبشهای اعتراض‌آمیز به رهبری علما، علیه اعلام خدمت نظام اجباری در تبریز به وقوع پیوست. هنگامی که رئیس گروه سربازگیری از تهران به



امام خمینی در میانسالی

تبریز رسید، بازاریان مغازه‌هایشان را بستند و زمانی دوباره مغازه‌هایشان را باز کردند که سه قبضه مسلسل که به تازگی وارد کشور شده بود در ورودیه بازار استقرار یافت. دو مجتهد بزرگ شهر که در این جنبش همکاری داشتند، آیت‌الله ابوالحسن انگجی و میرزاصدق‌آقا بودند که هر دو بازداشت و در ابتدا به کردستان و سپس به قم^{۶۷} تبعید شدند. در نهایت انگجی به تبریز بازگشت، ولی میرزاصدق‌آقا تا زمان فوتش در ۱۹۳۲ در قم باقی ماند و امام خمینی یکی از افرادی بود که به طور دائمی با ایشان در خانه‌اش ملاقات می‌کرد.^{۶۸}

جنبشی در ژوئیه ۱۹۳۵ به وقوع

پیوست که دلیل آن کشتار در مسجد گوهرشاد بود. یکی از علمای اصلی این شهر، حاج‌آقا حسین قمی بود که با هدف شکایت بابت این خشونت آشکار به تهران رفت. در آنجا وی عملاً تحت بازداشت خانگی قرار گرفت و هنگامی که اخبار گرفتاری وی به مشهد رسید، مردم به نشانه اعتراض در حرم امام رضا جمع شدند و فقط با شلیک مسلسلها متفرق شدند. دومین اعتراض چند روز بعد در مسجد گوهرشاد به وقوع پیوست که منجر به کشتار شد. دو تن از علمای برجسته شهر، سید یونس اردبیلی و آقازاده کفایی بازداشت و به تهران منتقل شدند. امام خمینی به طور اتفاقی در آن زمان در تهران بود، و همانطور که بعدها یادآوری می‌کند: «من خودم دیدم که مرحوم آقازاده تحت محافظت و بدون عمامه در کنار جاده نشسته بود، هیچ کس اجازه نداشت با او صحبت کند. آنها وی را برای محاکمه به وزارت عدلیه بردند.»^{۶۹} مشخص است که خبر کشتار در مشهد تأثیر عمیقی بر امام خمینی گذاشت، چون هنگامی که مأموران نظامی به مدرسه فیضیه در مارس ۱۹۶۳ حمله کردند، امام بارها این خشونت را با حوادث مشهد در سال ۱۹۳۵ مقایسه می‌کرد.^{۷۰}

بدون شک عالمی که الگوی مبارزه در مقابل رضاشاه بود و تأثیر بسیار عمیقی بر امام خمینی

گذاشت، سیدحسین مدرس (فوت ۱۹۳۴) بود.^{۷۱} او از مدرس به عنوان «رهبر آنهایی یاد می‌کرد که علیه ظلم آن سوادکوهی، "رضاخان دزد" ایستادگی کردند.»^{۷۲} مخالفت مدرس علیه استبداد و استیلاهی خارجی‌ها، با توجه به ساده‌زیستی وی، ظاهراً امام خمینی را به شدت تحت تأثیر قرار داد. به طور مثال با تحسین فوق‌العاده‌ای به یاد می‌آورد که مدرس در حادثه‌ای غرور حاکم اصفهان را با مجبور ساختن وی به تمیز کردن کاسه قلیان خودش شکست. خاطره دیگری که توسط امام خمینی به مدرس نسبت داده شده این است که هنگامی که برای نمایندگی مجلس انتخاب شد، گاری می‌خرد و خودش آن را از اصفهان به تهران می‌راند. در تهران یک خانه محقر اجاره کرد که امام خمینی غالباً در آنجا به ملاقات وی می‌رفت.^{۷۳}

شاید مهم‌ترین روایت از مدرس که در چندین مورد توسط امام خمینی تکرار شده است، مخالفت او با اولتیماتوم روسیه بوده باشد. نیروهای روس تا قزوین پیش آمده بودند تا بار خواسته‌های خود را سنگین کنند اما مدرس در مجلس به مخالفت با هرگونه امتیازدهی برخاست و گفت: «اگر قرار است ما نابود شویم چرا باید حکم نابودی خود را نیز امضا نماییم؟» امام خمینی در اظهار نظر در این مورد گفته است: «رفتار یک رهبر دینی حقیقی باید چنین باشد. یک مرد نحیف که تنها پوست و استخوان است، اولتیماتوم یک حکومت مقتدر چون روسیه را رد می‌کند.»^{۷۴}

۱۱۸

او در سخنرانی تاریخی خود در ۲۷ اکتبر ۱۹۶۴ در محکوم کردن تفویض حقوق کاپیتولاسیون به آمریکا به این ماجرا اشاره نمود. تردیدی نیست که در آن مورد او وظیفه خود می‌دانست همانطور که مدرس چهل سال قبل با موفقیت در مقابل خواسته‌های روسیه ایستاده بود، در مقابل سلطه‌جویی متکبران آمریکا مقاومت کند. در آن هنگام پس از یادآوری ماجرای مدرس امام خمینی گفت: «مجلس از این مخالفت او شجاعت یافت و اولتیماتوم را رد کرد و روسها هیچ غلطی نتوانستند بکنند.» جالب است در اعلامیه‌ای که در مدت کوتاهی پس از اشغال سفارت آمریکا در نوامبر ۱۹۷۹ صادر شد، امام خمینی از جمله مشابهی استفاده نمود: «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.»^{۷۵} او همچون مدرس، الگوی خود، در مقابل تکبر یک ابرقدرت ایستاد و آن را به عجز کشاند.

علاوه بر داشتن چنین ارتباطی با علمایی که مخالف رضاشاه بودند، شواهدی وجود دارد دال بر اینکه امام خمینی از اوایل دهه ۱۹۳۰ دیدگاه سیاسی مستقلی را برگزید. همانطور که در قبل نیز اشاره شد، کلاسهای اخلاق تأثیری سیاسی داشتند و برخلاف میل رژیم برای دور ساختن نهادهای مذهبی از مردم بود. علاوه بر این، امام خمینی شعر می‌سرود که به طور محرمانه در محافل قم دست به دست می‌شد و دارای مضمونی غالباً سیاسی بود. به طور مثال هنگامی که رضاشاه در صدد بود تا با لغو کاپیتولاسیون خود را به عنوان یک ملی‌گرای پرشور معرفی کند، امام

خمینی با شعری به او پاسخ داد که شامل این بند بود:

کاپیتولاسیون اگر الفا کند تو را زالغای اصل مملکت بی خبر کند^{۷۶}

یکی از اشعار کامل که در طی این سالها همچنان باقی مانده است بهاریه است که برای استقبال از نوروز در سالی که همزمان با تولد امام دوازدهم بود سروده شده است. آمدن بهار به سپاهی الهی تشبیه شده که برای براندازی حاکمان ستمگر برپاخاسته و این شعر با درخواستی از حضرت مهدی به پایان رسید تا کمک خود را دریغ نکند:

پادشاهها! کار اسلام است و اسلامی پریشان

در چنین عیدی که باید هر کسی باشد غزلخوان

بنگرم از هر طرف هر بیدلی سر در گریبان

خسروا از جای برخیز و مددکن زاهل ایمان

خاصه این آیت که پشت و ملجأ اسلامیان شد

تا ولایت بر ولی عصر می باشد مقرر

تا نبوت را محمد تا خلافت راست حیدر^{۷۷}

یکی از مهم‌ترین و اصولی‌ترین تفاسیر امام خمینی به صورت نثر درباره مسائل سیاسی در کشف‌الاسرار بدون ذکر نام در ۱۹۴۴ منتشر شد. در اصل این کتاب یک مباحثه طولانی علیه نویسندگان مختلف بود که تعالیم اسلام شیعی را مورد نقد قرار داده و یا به آن حمله کرده بودند. امام خمینی در نظراتی که وی آن را اشتباه تلقی می‌کرد، اغلب همراه با نقل قولی از آثار هزار ساله بود که نوشته حکمی زاده (پسر گمراه حاج شیخ مهدی قمی، یکی از علمای قم)^{۷۸} بود. ولی دامنه حملات او فراتر از کار یک فرد خالص بود. امام خمینی، چندین بار در فرصتهای مختلف^{۷۹} احمد کسروی (فوت ۱۹۴۶) یکی از نویسندگان مشهور ضدروحانیت و بعد از وی نیز، شریعت سنگلجی^{۸۰} اصلاح‌طلب مذهبی را مورد نکوهش قرار داد. منظور [امام] خمینی به تعبیر خود آن بود که پاسخ تکان‌دهنده‌ای به تمام کسانی دهد که هم نقش قربانی و همچنین نقش عاملان امپریالیسم با تحریف اعتقادات اسلام شیعی را ایفا کردند و در صدد بی‌اعتبار ساختن مذهب بودند. او آنها را متهم می‌سازد که «قلم آنها ابزاری برای گسترش فساد، بی‌نظمی و تفرقه و تخریب بنیانهای جامعه است.»^{۸۱} بازتاب این اتهامات گهگاه در سخنرانی‌های وی در دوره انقلاب نیز شنیده می‌شد، که در آنها روشنفکران غیرمذهبی را متهم به امتناع نخبه‌سالارانه در حمایت از اهداف جمهوری اسلامی کرد.^{۸۲}

کشف‌الاسرار برخلاف آثار ابتدایی که دارای لحنی آرام در مورد عرفان بود، به شیوه‌ای پرخاشجویانه و تند نگاشته شده که بار دیگر در سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های بعدی سایه می‌اندازد.

[امام] خمینی با آرایش دادن مجموعه گسترده از مباحث مبتنی بر متون دینی و منطق و نقل قول از مشاهیری نظیر ابوعلی سینا، سهروردی و ملاصدرا، به مواضع مخالفانش با تأثیر فوق‌العاده‌ای حمله کرد؛ گاه با مکث چند لحظه بابت ضرورت برخورد با چنین مخالفان منفوری، تأسف می‌خورد.

افزایش موج ضد روحانیون حداقل تا حدودی نتیجه سیاستهای رژیم پهلوی بود، دلیل رد آثار ضدروحانیت در واقع یک اقدام سیاسی به شمار می‌رفت. ولی علاوه بر آن بخشهایی در کشف‌الاسرار وجود داشت که آشکارا و با شدت به نکوهش رژیم پهلوی می‌پرداخت و به رضاشاه برای ایجاد و حفظ دولت خود با زور «سرنیزه»^{۸۳} حمله می‌کرد؛ واژه‌ای که مکرراً در اعلامیه‌ها و بیانه‌ها از ۱۹۶۲ به بعد استفاده شد تا نشان دهد که وضعیت همه بخشهای دولت تأسف‌بار است. «به هر جا که مراجعه می‌کنی و با هر کسی که برخورد می‌کنی از مردم در کوچه و خیابان تا مقامات عالی‌رتبه، چیزی جز فکر آشفته، عقاید مغشوش، نظرات متضاد، منافع شخصی، شهوت، گستاخی، جنایت، خیانت و هزاران فساد اخلاقی مرتبط دیگر را مشاهده نمی‌کنی.»^{۸۴}

حتی چنین انتقادی از شاه باز هم موجب براندازی سلطنت شاه نشد. [امام] خمینی حتی در یک مورد بیان کرد، «تا زمان حال هیچ‌یک از اعضای این طبقه [علما] مخالفتی با اصول خود سلطنت نداشته است.»^{۸۵} هر چند واضح است شکل سلطنت که از این به بعد مورد پذیرش امام خمینی بود شباهت کمی با دولت واقعی سلطنت در ایران داشت، چون وی پیشنهاد کرد، شورایی از مجتهدان شاه را انتخاب کنند که این شاه قوانین الهی را نقض نکند و از سرکوبی و خلاف دوری کند و کسی باشد که جان و مال و ناموس مردم را نادیده نگیرد.^{۸۶} به عبارت دیگر، شاه باید توسط مجتهدین انتخاب شود [و] دوره سلطنت او بستگی به محترم شمردن شرع اسلام دارد. همچنین واضح است اگر چنین توافقی نیز حاصل شود به معنای ایده‌آل‌نهایی نخواهد بود، چون [امام] خمینی مشخص ساخت پذیرش شاه از سوی علما فقط تا زمانی ادامه خواهد داشت که بتوان هیچ نظام بهتری ایجاد کرد.^{۸۷} احتمالاً، پس از آن بود که امام خمینی مصمم به براندازی نهایی سلطنت شد. حتماً او کسی است که می‌داند چگونه برنامه‌های خود را پنهان نگه دارد و با راهبردی شکست‌ناپذیر به قضاوت درباره نیازها و اهدافی پردازد که افکار عمومی به آنها واکنش نشان می‌دهد.

در هر حال در کشف‌الاسرار اولین نشانه‌های نظریه سیاسی ولایت فقیه را می‌یابیم که بنیان قانون اساسی جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد. در این مرحله این نظریه هنوز به صورت نتیجه واضح و غیرقابل انکار باور شیعی ارائه نشده بود. اما امام در درس‌های خود در ۱۹۶۹ در نجف بحث را با این جمله شروع می‌کند که «از روز اول» ولایت فقیه موضوع اختلاف‌نظر بین علما بوده است.^{۸۸} به هر شکل، اصول اساسی این نظریه همراه با تبیین مجدد مباحث و براین

پیشین، لکن با جزئیات بیشتر بار دیگر در نجف به طور آشکار مطرح گردید.^{۸۹} از چندین بابت، کشف‌الاسرار نشان‌دهنده اتفاقات بعدی زندگی و کار امام است. یک تفاوت فاحش میان مطالب این کتاب و بیانات و اعلامیه‌های بعدی است. در قسمتی از کتاب کشف‌الاسرار درباره مسائل تاریخی و عقیدتی که درباره تفاوت میان سنی و شیعه بحث می‌شود، امام خمینی برخی مسائل بحث‌انگیز را که در آثار هر دو طرف ریشه دارد بیان کرده است.^{۹۰} در جلسات درس نجف به این مسئله به صورتی خلاصه‌تر و به شیوه‌ای محتاطانه و اغلب با اکراه،^{۹۱} پرداخته است و همانطور که نگرانی‌های آشکار او درباره اتحاد اسلامی در حال افزایش بود، او یکی از طرفداران اصلی تجدید رابطه میان سنی - شیعه به ویژه پس از پیروزی انقلاب بود.

شیخ عبدالکریم حائری در سال ۱۹۳۶ درگذشت. نظارت بر نهادهای مذهبی در آغاز به هیأت سه نفره‌ای متشکل از نزدیک‌ترین همکاران وی یعنی آیت‌الله خوانساری، صدر و حجت محول شد، ولی همواره در این زمینه فقدان دائمی وجود داشت. این احساس به ویژه پس از فوت آیت‌الله اصفهانی، مرجع تقلید عام که در نجف اقامت داشت بیشتر مشهود شد. ممکن بود فردی پیدا شود که هم جانشین حائری باشد و هم اصفهانی و در عین حال در ایران نیز زندگی کند و رهبری فراگیر و مؤثری بنا به شرایط حاکم ایران پس از جنگ داشته باشد، زیرا در آن زمان تا حدودی نظام سیاسی ایران باز بود و حاکی از وجود رقابت سختی میان نیروهای ایدئولوژیکی و سیاسی مختلف و همچنین دخالت شدید نیروهای خارجی بود.

آیت‌الله بروجردی سرانجام به عنوان جانشین مشترک انتخاب شد. امام خمینی در این زمان یعنی در اواسط دهه ۴۰ برای انتخاب وی بسیار فعال بود، حتی به همدان سفر کرد تا علمای مهم این شهر را متقاعد سازد تا از بروجردی حمایت کنند.^{۹۲} بروجردی در زادگاه خویش گاهی با رضاشاه مخالفت می‌کرد و حتی شنیده شد اعلام کرد «هرگز در برابر اقدامات غیرقانونی و اشتباه رژیم ساکت نخواهند ماند.»^{۹۳} امام خمینی امیدوار بود هنگامی که بروجردی به عنوان مرجع عام برگزیده شود، می‌تواند از قدرت و جایگاه خویش برای مقابله با رژیم به طور مؤثرتر و پیوسته بهره گیرد.

این امید به یأس تبدیل شد. اما روشن شد بروجردی از حائری غیرسیاسی‌تر است و دستاوردهای او محدود به گسترش نهادهای قم و بهبود امکانات آنها بود.^{۹۴} در طول حوادث سرنوشت‌ساز بیست سال پس از جنگ جهانی دوم، صدای مرجع عام به ندرت برای هدایت و راهنمایی مردم بلند شد.

این برخلاف تلاشهای امام خمینی برای وارد ساختن بروجردی به مسیر فعالیت‌های سیاسی بود. به طور مثال، او نامه‌ای را به تاریخ ۲۱ آوریل ۱۹۴۹ امضاء کرد که در آن از بروجردی تقاضا

کرد درباره شایعات موجود در مورد اینکه او با برنامه‌های دولت برای تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر قانون اساسی موافقت کرده روشن‌گری کند. بروجردی با لحنی کمابیش آزرده پاسخ داد شاه به او اطمینان داده تمام شروطی که در قانون اساسی با مسائل مذهبی مرتبط باشد، همانطور دست‌نخورده باقی خواهد ماند و به هر حال، او هیچ اعلامیه عمومی در حمایت از برنامه دولت صادر نکرده است.^{۹۵} بنا به منابعی موثق، بروجردی گاهی با خمینی در سالهای آخر



درباره موضوعات مختلف مشورت می‌کرد و با وجود تلاش‌های عوامل رژیم برای برانگیختن بی‌اعتمادی بروجردی نسبت به همکار جوانش، رابطه نزدیک این دو دوام یافت، ولی این موضوع از سوی فرزند یک روحانی برجسته در قم (در گفتگو با نویسنده این مقاله) تکذیب شده است. او می‌گوید درست است امام خمینی در طی ماه‌های اول اقامتش در قم به خانه بروجردی رفت و آمد داشت، ولی از آنجا که بروجردی ترجیح می‌داد تا افراد سازگارتر را در کنار خود داشته باشد، به زودی امام خمینی را از آمدن به آنجا دلسرد کرد.

امام خمینی به همراه دو فرزندش سیدمصطفی و سیداحمد،
 حال حقیقت ماجرا هرچه باشد،

روشن است که دست کم در یک مورد - مبارزه ضد بهائیت که توسط فلسفی، واعظ معروف آغاز شد - [امام] خمینی درصدد اعمال فشار بر بروجردی برآمد. [امام] خمینی در طی سفر به تهران در تابستان ۱۹۵۵، از طریق گزارش‌های خبری رادیو از اعلام حمایت بروجردی از این مبارزه آگاه شد. از شنیدن این خبر ناراحت شد، به این دلیل که مبارزه را به عنوان مسئله‌ای در درجه دوم اهمیت تلقی می‌کرد که دولت خود می‌توانست آن را حل کند. مهم‌تر آن که احساس می‌کرد در صورتی که آیت‌الله بروجردی نتواند این مسئله را تا به آخر به پایان برساند و وجهه و اقتدار مرجعیت خدشه‌دار شود. برای جلوگیری از وقوع چنین امری، فوراً به قم بازگشت و به بروجردی

امام خمینی در سال‌های قبل از...

بر لزوم قاطعیت در مواردی که شاید وی آن را نسنجیده آغاز کرده بود تأیید کرد. ولی تلاش‌های او بی‌نتیجه بود. در بازگشت از تهران او متوجه شد آیت‌الله بروجردی دست از مبارزه برداشته است. او در این باره در حالتی حاکی از سرگردانی و سرخوردگی به مرحوم دکتر مفتاح، یکی از یاران خود گفت: «نمی‌دانم که چه دست‌هایی در بیت آیت‌الله بروجردی در کار است. به دیدار او رفتم و با او صحبت کردم به گونه‌ای که وی متقاعد شد تا به مبارزه ادامه دهد، ولی روز بعد دیدم که وی کاملاً تغییر عقیده داده است.»^{۹۶}

همانطور که [امام] خمینی پیش‌بینی کرده بود، مبارزه ضدبهایبی واقعاً بدون نتیجه پایان یافت. در اوت ۱۹۵۵، فرمان‌هایی برای تمام استاندارها صادر شد که محفل‌های بهایی‌ها را به آنها بازگرداند و تا سال ۱۹۵۷ بنا به یک منبع رسمی، بهایی‌ها «در این مبارزه پیروز شدند.»^{۹۷} این اقدام باعث گسترش نفوذ بهایی‌ها در طی دهه‌های بعدی شد.

البته همواره چهره‌های مذهبی مشهوری در سال‌های برکناری رضاشاه تا کودتای اوت ۱۹۵۳ در فعالیتهای سیاسی جدی و پیوسته حضور داشتند و امام خمینی ظاهراً با برخی از آنها ارتباط داشته است. آیت‌الله کاشانی، یکی از علمای فعال مهم در دوران پس از جنگ شناخته می‌شد. گفته می‌شود که در سر گرفتن ازدواج امام خمینی با دختر آیت‌الله ثقفی، عالم مقیم تهران در سال ۱۹۳۰ بسیار کمک کرد. علاوه بر این، گزارش شده امام خمینی در سفرهای معمولش به تهران، اغلب در منزل آیت‌الله کاشانی اقامت می‌کرد و در شب ۳۱ ژوئیه ۱۹۵۳ که تظاهرکنندگان حامی مصدق به خانه آیت‌الله کاشانی حمله کردند نیز در آنجا بود.^{۹۸}

همچنین امام خمینی با نواب صفوی (فوت ۱۹۵۶) بنیانگذار مشهور گروه مبارز فدائیان اسلام نیز آشنایی داشت. بنا به اظهارات همسر نواب صفوی، نواب بارها با امام خمینی در تاریکی شب برای فرار از چنگ پلیس در خانه ایشان در قم ملاقات کرد.^{۹۹}

علاوه بر این، شباهتهای بسیار مهمی میان برنامه‌های فدائیان اسلام و مطالب کشف‌الاسرار وجود دارد که نشان می‌دهد مشورت‌هایی میان این دو انجام شده است.^{۱۰۰}

درباره اهمیت چنین ارتباطاتی با آیت‌الله کاشانی و نواب صفوی نباید اغراق شود. واضح است که از ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳ امام خمینی تا حد زیادی از فعالیت سیاسی علنی خودداری می‌کرد. در می ۱۹۴۴ اعلامیه‌ای با ذکر آیه‌ای از قرآن «قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا لله مثنی و فرادی» صادر کرد و در آن بر این نکته تأکید دارد که چگونه پیامبران «برای خدا قیام کرده‌اند». امام خمینی اظهار داشت مسلمانان امروز برخلاف این آیه فقط برای منافع شخصی قیام می‌کنند و نتیجه آن این است که کشورهای اسلامی تحت نفوذ خارجی‌ها قرار گرفته‌اند و با آنکه رضاشاه آن «مازندرانی بیسواد» رفته است، لکن برنامه‌هایی که از «مغز خشک رضاخان» تراوش کرده، در صورتی که

مردم مسلمان ایران بیدار نشوند، این برنامه‌ها همچنان ادامه می‌یابد.^{۱۱} برای اتخاذ سکوت علنی امام خمینی تا قبل از ۱۹۶۲ دلایل مختلفی وجود دارد. مهم‌ترین اینها وفاداری امام خمینی به نهاد مذهبی است که قبلاً در مورد آن گفتیم و نیز این باور که تحول در حکومت و اجتماع بر اساس مبانی اسلامی تنها از طریق علما به عنوان یک نهاد هماهنگ و تحت رهبری مرجع تقلید امکان‌پذیر است. بروجردی همانطور که گفتیم اساساً اهل سکوت بود و به چالش کشیدن موقعیت او نه تنها بی‌احترامی به شخص او بلکه به کل مقوله مرجعیت می‌بود. به علاوه چنین گسستگی در عزم مشترک در قم هیچ‌گونه نتیجه مشخصی را به بار نمی‌آورد زیرا اکثریت علما از نظر دل‌مشغولی‌هایشان به طور مشخص غیرسیاسی بودند و سال‌ها بعد از این هم همانطور ماندند. اعتراضات [امام] خمینی در سال ۱۹۶۹ در مورد حضور «شبه مقدس‌ها» (یعنی علمایی که ظاهراً به خاطر دوری از امور دنیوی از سیاست پرهیز می‌کردند) در نهاد دین جلوه‌ای از ناخرسندی قدیمی وی در این باره بود.^{۱۲}

علاوه بر این، جناح‌های سیاسی و عقیدتی فعال بین سال‌های ۱۹۴۱ و ۱۹۵۳ به شدت متنوع بودند و کسانی که وارد عرصه سیاسی شده بودند همچون کاشانی و صفوی، اجباراً تن به انواع گوناگونی از عقب‌نشینی‌ها داده بودند که با خلق و نگاه امام خمینی بیگانه بودند. مسلماً تضمینی نبود یا حتی احتمال آن نمی‌رفت نتیجه مبارزه سیاسی که ظاهراً بر ملی‌سازی صنعت نفت و قدرت ویژه شاه متمرکز بود به ایجاد نظامی اسلامی منجر شود. یادآوری این نکته مهم است که اجرای قانون اساسی ۱۹۰۶-۷ در صدر فهرست تقاضاهای احزاب مختلف در این دوره است اما در این زمان این امکان وجود دارد که امام خمینی چندان این قانون را محترم نمی‌شمرد. در کشف‌الاسرار پیشنهاد اجرای اصل ۲ متمم قانون اساسی ۱۹۰۷ را مطرح ساخت که مربوط به تشکیل هیأت مجتهدین برای نظارت بر مجلس بود.^{۱۳} ولی این پیشنهاد احتمالاً بیشتر مصلحتی بود. این مسئله حقیقت دارد که امام خمینی در برخی از اعلامیه‌هایی که در سال ۱۹۶۲ منتشر ساخت مجدداً به قانون اساسی استناد کرد، ولی این دیدگاه به طور علنی در جلسات درس نجف منعکس شد که مفاد قانون مشروطه در اصل برگرفته از قوانین اساسی بلژیک، فرانسه و قوانین حقوقی انگلیس است. [و] به خوبی با نظرات او درباره مسائل طی سالهای ۱۹۴۱-۵۳ مطابقت داشت.^{۱۴}

علاوه بر این، تاریخ جنبش مشروطه در طی اولین دهه قرن بیستم به نظر بسیاری از علما براندازی تدریجی و خیانت چهره‌های غیرمذهبی، به جنبشی بود که در اصل اسلامی بود. به خوبی برای امام خمینی و بسیاری دیگر روشن بود که فرایند مشابهی در اوایل دهه ۱۹۵۰ در حال تکرار شدن است. کاشانی بسیار در بسیج مردم در حمایت از مصدق و مبارزه او برای ملی‌سازی

امام خمینی در سال‌های قبل از...

صنعت نفت ایران مؤثر بود.^{۱۰۵} بسیاری از علما پس از این حادثه، مصدق را فردی می‌دیدند که با ناسپاسی و شیوه‌های خاص غیرمذهبی پاسخ محبت کاشانی را داد. اگر امام خمینی به راستی در شب ۳۱ ژوئیه ۱۹۵۳ در خانه کاشانی حضور می‌داشت، مسلماً چنین نتیجه‌ای اجتناب‌ناپذیر بود. این که احتمالاً او برای مصدق چندان احترامی قائل نبود و یا وی را فردی نمی‌دانست که شایسته همکاری باشد، با بی‌اعتبار ساختن تدریجی مصدق که در جمهوری انقلاب اسلامی به وقوع پیوست، قابل تأیید است.

در طی سالهای ۱۹۴۱ و ۱۹۵۳ پس از آنکه رهبری مذهبی در شرایط بدی قرار داشت و صحنه سیاسی آشفته و ناامیدکننده بود، فعالیت اصلی امام خمینی در طی آن سالها، تدریس فقه و اصول بود. چنین فعالیتی نه تنها ضرورت اولیه برای ظهور او به عنوان یک مرجع، بلکه شیوه‌ای مؤثر برای تغییر موضع سیاسی و روشنفکری رایج در قم و همچنین زمینه‌ای برای تعلیم نسلی از علمای مبارز بود که نقش مهمی در حوادث منجر به ایجاد جمهوری اسلامی ایفا کردند.

در ۱۹۴۶ امام خمینی به تقاضای آیت‌الله منتظری و آیت‌الله مطهری که در میان شاگردان و نزدیکان او در قم از همه به او نزدیکتر بودند، شروع به تدریس فقه و اصول در مقطع خارج نمود. اولین متن انتخابی وی فصل مربوط به اثبات عقلی در جلد دوم کفایات‌الاصول به قلم آخوند خراسانی بود.^{۱۰۶} بنا به گفته مرحوم آیت‌الله بهشتی ابتدا تعداد طلاب حاضر زیاد نبود و از سی نفر تجاوز نمی‌کرد.^{۱۰۷} به تدریج دایره شرکت‌کنندگان افزایش یافت و تا هنگام دومین درس اصول امام خمینی (یعنی تقریباً ۱۹۵۱) تعداد مستمعین به ۳۰۰ نفر رسید.^{۱۰۸} ارائه این درس در بار سوم تعداد طلاب را به ۵۰۰ نفر افزایش داد و جلسات درس امام خمینی را، به استثنای کلاس آقای بروجردی که از اعتبار مرجعیت برخوردار بود، به بزرگ‌ترین کلاس در قم تبدیل نمود.^{۱۰۹} پس از فوت بروجردی در ۱۹۶۱ جلسه امام خمینی تا نوامبر ۱۹۶۴ همچنان بزرگ‌ترین کلاس در قم بود. تخمین زده‌اند که در سال ۱۹۶۴ تعداد مستمعین درس او به ۱۲۰۰ نفر رسیده بود که در تاریخ معاصر نهاد دینی تشیع بی‌سابقه بود.^{۱۱۰}

حضور این تعداد طلاب در جلسات درس او قابل پیش‌بینی نبود. در حالی که امام خمینی خود شاگرد شیخ عبدالکریم حائری بود، این موضوع را با هم‌درس خود آیت‌الله آملی، در میان گذاشت که دوست دارد اصلاحاتی اساسی در روشهای تدریس رایج در حوزه‌های علمیه به وجود آورد تا اندیشه مستقل تشویق گردد و برای طلاب روشن گردد آنچه مشغول تحصیل هستند قابلیت به کارگیری در جامعه را دارد.^{۱۱۱} شیوه تدریس او گام مهمی در جهت تحقق چنین اصلاحاتی بود. با حفظ سنت، کلاسهای فقه و اصول او بر مطالعه متون کفایات‌الاصول، مکاسب شیخ مرتضی انصاری، آثار شخصیت‌های تقریباً معاصر مانند آقاضیاء‌الدین عراقی و میرزااحسین نائینی به همراه

حائری استاد خود او متمرکز بود. ولی نگرش او نسبت به این مراجع به هیچ وجه پذیرش مطلق نبود و به خصوص منتقد فرضیاتی بود که در نظریه‌های اصول نائینی نهفته و به طور کل در آن زمان در قم مورد قبول بود.^{۱۱۲} وی شاگردان خود را به داشتن چنین موضعی ترغیب می‌کرد. گفته می‌شود آیت‌الله منتظری یکی از شرکت‌کنندگان فعال گفتگوهایی بود که اغلب در جلسات درس امام خمینی درمی‌گرفت.^{۱۱۳}

از دیگر ویژگی‌های درس او سادگی و فصاحت بیان، پرهیز از ارائه اصطلاحات تخصصی مگر در موقع ضرورت و مهم‌تر از همه توانایی مرتبط ساختن مسائل تخصصی فقه و اصول به دیگر ابعاد اسلام اعم از اخلاقی، عرفانی، فلسفی، سیاسی و اجتماعی بود.^{۱۱۴} فقه و اصول نقطه آغاز بودند اما مستمعین امام خمینی جلسات درس او را به عنوان بیان قوی و اصیل کل اسلام تجربه می‌کردند.

معروف است اصل تربیتی نهفته در نظام مدرسه همواره به انتقال بیش از یادگیری رسمی از معلم به شاگرد احتیاج دارد. وظیفه همیشگی مدرسه پرورش و انتقال معیارهای دقیق رفتاری و فکری جهان‌بینی شفاف و توانا بوده است. ولی به ندرت یک معلم چنین تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر شاگردانش داشته که از طریق آنها بتواند بر جامعه خود آنگونه که امام خمینی در جلسات درس فقه و اصول عمل می‌کرد نیز تأثیر گذارد. علاوه بر مطهری و منتظری که به طور کلی شخصیت‌هایی برجسته در انقلاب اسلامی و در دولت جمهوری اسلامی بودند، افرادی به شمار می‌روند که تحت تعالیم امام خمینی متوجه نیروی بالقوه انقلابی اسلام شدند. همانطور که یکی از آنها، مرحوم آیت‌الله باهنر به من گفت: «امام در ما حس اصالت معنوی، مسئولیت و تعهد، غنای روحی و فکری ایجاد می‌کرد؛ حرف‌های او تا روزها پس از آنکه قم را برای وعظ در ماه رمضان ترک می‌کردیم طنین‌انداز بود.»^{۱۱۵}

در ۱۹۶۱ آیت‌الله بروجردی فوت کرد و از نظر بسیاری امام خمینی به عنوان جایگزین احتمالی او در مقام مرجعیت مطرح شد. اما به نظر می‌رسد ابتدا او سعی داشته از اقدامات مربوط به طرح جان‌شینی خود ممانعت کند. وقتی یک خبرنگار روزنامه از او اجازه عکس گرفتن و درج شرح حال مختصری در یک مقاله در مورد جایگزین‌های احتمالی بروجردی را نمود، او موافقت ننمود.^{۱۱۶}

اعلام رسمی آمادگی احراز مرجعیت به طور کلی با انتشار برخی آثار درباره فقه و به ویژه نوعی کتاب راهنمای اعمال مذهبی یعنی رساله عملیه فراهم می‌شود. امام خمینی در ابتدا درخواست همکاران نزدیک خود جهت کسب اجازه برای انتشار آثار فقهی ایشان را نپذیرفت، ولی وقتی آنها وی را متقاعد ساختند که این امر یک تکلیف شرعی است با آن موافقت کرد.

امام خمینی در سال‌های قبل از...

از این رو آنها با هزینه شخصی شان، اولین بخش از فتواهای ایشان را به عنوان ضمیمه‌ای بر وسیله‌النجاة آیت‌الله اصفهانی و پس از آن تفسیر امام خمینی بر عروة‌الوثقی سیدمحمدکاظم یزدی و در آخر رساله عملیه او که همانند آثار مشابه که توضیح‌المسائل خوانده می‌شود به چاپ رساندند.^{۱۱۷}

به این ترتیب روند اعلام آمادگی برای مرجعیت تکمیل شد و بسیاری به تقلید از امام خمینی به عنوان مرجع پرداختند. اما رهبری امام به نحو قابل ملاحظه‌ای نسبت به روش سنتی پیشتر می‌رفت و کاملاً مناسب بود ابتدای نقش او به عنوان رهبر با یک اقدام علیه رژیم شاه شروع شود. این مبارزه پاییز ۱۹۶۲ برای لغو قانون جدید حاکم بر انتخابات انجمنهای ایالتی - ولایتی بود.^{۱۱۸} خود مسئله در درون خود بی‌اهمیت بود اما نقطه آغازی برای جنبش علیه حکومت پهلوی فراهم نمود که با عبور از یک سری مراحل تعیین شده در فوریه ۱۹۷۹ به پیروزی انجامید. حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی به من گفت در پاییز ۱۹۶۲ نه تنها معلوم شد خلأ ناشی از فوت آیت‌الله بروجردی پر شده است بلکه شرایط یک رهبری قاطع‌تر، همه‌جانبه‌تر و مؤثرتر در حال برآورده شدن بود.^{۱۱۹}

۱۲۷

می‌توان شصت سال اول زندگی امام خمینی را به عنوان مرحله آمادگی، به صورت آگاهانه و ناآگاهانه برای حوادثی دانست که از ژوئن ۱۹۶۲ به وقوع پیوست. چون قیام ۱۵ خرداد، سالهای تبعید و تزلزل‌ناپذیری، سیزده ماه مبارزه و از خودگذشتگی که منجر به سرنگونی شاه شد و شش سال اول پر از آشوب انقلاب اسلامی، عناصر مختلفی از جهان‌بینی او به واقعیت پیوست و برای برعهده گرفتن مسئولیت سنگین رهبری - امامت، به معنای کلی و اصلی کلمه آماده شد. [امام] در میان روحانیون حوزه علمیه تنها فردی بود که خود را آماده ایفای نقش سیاسی - اجتماعی علیه پیروزی ظاهری گرایشهای غیرمذهبی آن دوره کرد و این فکر را ابتدا برای نزدیکان و شاگردانش، سپس برای جامعه ایران به طور کلی بازگو کرد که بینش جامع و پرشور او از اسلام در ابتدا از دوره جوانی به وجود آمده بود.

مورد جمهوری اسلامی ایران تاکنون در تاریخ معاصر هیچ‌یک از سرزمین‌های اسلامی مشابهی نداشته است و یقیناً از ویژگی‌هایی برخوردار است که به آن نشان مشخصاً ایرانی می‌دهد و تکرار آن را عیناً در دیگر نقاط بعید می‌سازد. (مهم‌تر از همه انتظار علمای شیعه مبنی بر پیروی اجتماع و سنت بارز خصومت آنها با قدرت‌های سکولار است). اما از یک نظر انقلاب را می‌توان نمونه یکی از عام‌ترین بن‌مایه‌ها در طول تاریخ اسلام دانست و آن جنبش معنوی و احیای سیاسی - اجتماعی ناشی از ظهور شخصیتی با صلاحیت تردیدناپذیر اخلاقی و تمایل مشتاقانه جامعه به اطاعت از وی می‌باشد. این‌گونه جنبش‌ها به ویژه در قرون ۱۸ و ۱۹م، هنگامی که خلق‌های

مسلمان مورد حمله همه‌جانبه امپریالیسم قرار گرفتند فراوان شد. از سنگال تا اندونزی و اکثراً همه کشورها به حمله قدرت‌های اروپایی، تحت رهبری شیوخ صوفی بوده است. به رغم اختلافات عظیم در شرایط سیاسی و آگاهی عقیدتی که آن جنبشهای اولیه را از انقلاب اسلامی ایران متمایز می‌سازد، یک عامل بنیادین مشترک وجود دارد و آن وفاداری دینی در مسیر مبارزه سیاسی به شخصیتی است که تجسم سنت در پاک‌ترین و اصیل‌ترین معنای آن تلقی می‌شود. امام خمینی را در این دیدگاه عمومی از تاریخ اسلام علاوه بر علمای مبارز شیعه‌ای که او به عنوان سرمشق معرفی می‌کند، می‌توان وارث همه شخصیت‌هایی چون سیداسماعیل شهید در هند، امیرعبدالقادر در الجزایر، و شیخ شامل داغستان دانست. مرحله اول انقلاب اسلامی که به نابودی رژیم شاه انجامید، بدون وجود یک حزب سیاسی مردمی، یک ارتش چریکی یا هر شکل دیگری از سازمان سیاسی معمول در جهان مدرن به ثمر رسید. آنچه در موفقیت آن تعیین‌کننده بود، وفاداری و اطاعت توده مردم ایران از شخصیتی بود که از نظر آنها صلاحیت کامل اخلاقی بر اساس سنت اسلامی را دارا بود.

جاذبه ماندگار امام خمینی به هیچ‌وجه محدود به ایران یا جوامع شیعه خاورمیانه نیست. تعداد بی‌شماری از مسلمانان در آسیا و آفریقا با گرمی و اشتیاق به پیام همبستگی او پاسخ داده‌اند. تصاویر او را می‌توان بر دیوار روستاها از مومباسا تا مانیل یافت. با در نظر گرفتن محبوبیت وسیع امام در میان امت وسیع‌تر اسلامی و نیز شکنندگی و تصنع بسیاری از ساختارهای سیاسی در سرزمینهای اسلامی، منطقی نیست که پیش‌بینی کنیم انقلاب اسلامی در ایران موردی منزوی و استثنایی باقی بماند. شکل‌گیری شخصیت امام خمینی به عنوان رهبر همچنان ممکن است با دامنه‌ای به مراتب گسترده‌تر از تاریخ ایران از آب درآید.

پانوشتها

* این مقاله برگرفته از کتاب *اسلام، سیاست و جنبشهای اجتماعی*، نوشته ادموند برگ و م. لاپیدوس ایرا، است که در سال ۱۹۸۸، در لندن توسط انتشارات ا.ب.توریس به چاپ رسیده است.

1- Kintur.

2- Lucknow.

3- Kingdom of Awadh.

۴- این گزاره را نباید تأییدی بر نامگذاری ساده‌انگارانه «رژیم خمینی» برای جمهوری اسلامی دانست. این نامگذاری به معنی نادیده گرفتن عمق ریشه‌های مردمی نظام جدید و نفی این امر است که قانون اساسی جدید حق نظریه ولایت

امام خمینی در سال‌های قبل از...

فقیه امام خمینی را ادا نکرده است. (نگاه کنید به اظهارنظرهای او به نویسنده در مصاحبه ۲۹ دسامبر ۱۹۷۹، از: Imam Khomeini, *Islam and Revolution*, ed. and trans. Hamid Algar [Berkeley: Mizan Press, 1981], p. 342. ۵- بدنیست تصریح کنیم که برخلاف برخی شایعات عنوان امام برای خمینی به هیچ وجه به معنی آن نیست که او امام دوازدهم است که ظهور کرده یا جزء معصومین محسوب می‌گردد. این عنوان را نعمت میرزازاده ابتدا در اشعار خود در ۱۹۶۴م در مورد خمینی به کار برده و تا ۱۹۷۷ کاربرد عمومی پیدا نمود. در این هنگام ضرورت عنوانی برای جایگزینی یا حداقل تکمیل عنوان آیت‌الله که به روشنی کافی نبود و صدها نفر آن را حمل می‌کنند، حس شد. امام در معنای اصلی خود، نه معنی تکنیکی و تخصصی آن، بهترین عنوان محسوب می‌شد. به حامد الگار، *ایران و انقلاب اسلامی* (تهران ۱۳۶۰/۱۹۸۱) ص ۲۱۵-۱۶ نگاه کنید.

6- Gazetteer of the Province of Oudh (Allahabad, 1877), Vol. 2, p. 112.

7- See the article "Khomeini Spirit Pervades Family's Ancestral Home," *Kayhan International*, February 1979.

و به گفته س.ا. رزوی خاندان کیتوری در قرن ۱۴ از نیشابور به هند آمد. نگاه کنید به:

A Socio-Intellectual History of Ithna'Ashari Shi'i in India (Canberra, 1986), Vol. 2, p. 164.

۸- در مورد میرحامد حسین به محسن‌الامین، *اعیان‌الشیعه*، ج ۱۸ (بیروت ۱۳۹۳) صص ۱۱۰-۱۲ و در مورد عبقات به محمدرضا حکیمی، «چهارصد کتاب در شناخت شیعه» (گردآوری) یادنامه علامه امینی (تهران ۱۳۵۲) صص ۵۴-۵۵ نگاه کنید. امام خمینی این کتاب را در اوایل دهه ۱۹۳۰ در قم تدریس می‌کردند. به آیت‌الله صدوقی در پیام *انقلاب*، ش ۵۲ (اسفند ۱۳۶۰) در کتاب *کشف‌الاسرار* نیز مکرراً به آن اشاره شده است (تهران، تاریخ نشر نامعلوم) به ویژه در صص ۱۴۱ و ۱۵۷ نگاه کنید.

۹- س.ح. ر. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی (نجف، تاریخ نشر نامعلوم)، ص ۲۰.

۱۰- محسن‌الامین در *اعیان‌الشیعه* (بیروت ۱۳۸۰)، ج ۹، ص ۲۱۱ از سید احمدی نام برده که پدر بزرگ جدش زین‌العابدین موسوی بوده است. این نام جد سیدهای کیتور بوده است. پس سیداحمد موردنظر (که در ۱۸۸۶ کتابی با عنوان *معین‌الوارثین* را به زبان فارسی تکمیل کرده) ممکن است پدر بزرگ امام خمینی باشد.

۱۱- برای تشریح مفصل آخرین سالهای پادشاهی اودرک:

Abdul Halim Sharar Lucknow: *The Last Phase of an Oriental Culture*, trans. E. S. Harcourt and F. Hussain (London: Elek 1975), pp. 50-75.

حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی پسر امام گفته است که یک دلیل برای تصمیم جدش برای اقامت در ایران ممکن است اختلاف با حکام اود بوده باشد. (مصاحبه، جماران، ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۲).

۱۲- س.ح. ر. بررسی و تحلیلی...، ص ۲۳.

۱۳- مصاحبه با مرحوم آیت‌الله سیدمحمدحسین بهشتی، تهران، ۲۸ دسامبر ۱۹۷۹، همسر بهشتی نوه میرمحمدتقی مدرس است.

۱۴- در *Imam Khomeini, Islam and Revolution*, pp 124,334 و بسیاری ارجاعات دیگر به شیرازی در سخنرانی‌هایش گفته می‌شود. سیدمصطفی علاوه بر تحصیل نزد شیرازی از همه علمای مهم نجف اجازه (گواهی تکمیل درس) داشته است. به علی ربانی خلخالی، *شهادی روحانیت شیعه در یکصد ساله اخیر* (قم ۱۴۰۳) ص ۱۱۲ نگاه کنید.

۱۵- خلخالی، *شهادی روحانیت*، صص ۱۱۱-۱۱۰.

Heinz Nussbaumer, *Khomeini: Revolutionär, in Allahs Namen* (Munich: W. Heyne, 1979), pp. 20-23.

گفته‌های متفاوت بسیاری درباره فوت سیدمصطفی وجود دارد و آنچه که توسط سیداحمد برای من بازگو شد (مصاحبه، ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۲)، این است که سیدمصطفی به عنوان قاضی شرع در خمین مردی را به جرم روزه‌خواری آشکار در ماه رمضان اعدام کرد. اقوام این مرد برای خونخواهی وی نقشه مرگ سیدمصطفی را در زمانی که وی در حال سفر به اراک بود کشیدند. صاحب، خواهر او گروهی را برای تعقیب قاتل و بازگرداندن او به خمین برای اعدام تشکیل داد. زنی با اراده قوی که مسئولیت اعدام را بر عهده گرفت ولی قبل از آن دخترش از او خواست تا او را ببخشد. چون او خاطر خواه قاتل دایمی‌اش بود و این مسئله راز آشکاری در خمین بود که سوگواری طولانی و بیش از اندازه او

به خاطر قاتل است و نه برای دایمی‌اش.

[توضیح فصل‌نامه: آیت‌الله سیدمرتضی پسندیده درباره شهادت پدرش می‌گوید: در سال ۱۳۲۰ق «عصداالسلطان» والی عراق (اراک کنونی) بود و نایب‌الحکومه خمین نیز زیرنظر او مشغول بود. در این سال تعدی خوانین بسیار اوج گرفته و اوضاع خمین بسیار نابسامان شده بود. جعفرقلی‌خان، میرزاقلی سلطان و بهرام‌خان خیلی به مردم تعدی می‌کردند. البته بهرام‌خان از آن دو زورگوتر بود. حشمت‌الدوله که در رأس همه بود، بهرام‌خان را زندانی کرد و وی در همین زندان یا کشته شد و یا اینکه فوت کرد. بعد از آن، جعفرقلی‌خان و میرزاقلی سلطان بیشتر مشغول تعدی به مردم شدند و پدر ما نیز جلوگیری می‌کردند. اینها نیز تصمیم گرفتند پدر ما را از جلوی راهشان بردارند. پدر ما هم که اوضاع را بسیار آشفته می‌بیند، برای گزارش این وضعیت به والی و کمک جستن از وی قصد رفتن به عراق (اراک کنونی) می‌کنند. جعفرقلی‌خان و میرزاقلی سلطان هم به بهانه دیدن والی و گرفتن شغل از ایشان، قصد رفتن با پدر ما را می‌کنند. یعنی جزء اتباع پدر ما باشند. نزد پدر ما می‌آیند که ما را هم به عراق ببرید تا عصداالسلطان کاری هم به ما واگذار کند. پدرم می‌گوید لازم نیست با من بیایید. من از والی برای شما شغل می‌گیرم. بنابراین آنها در خمین می‌مانند. در این بین، زن یکی از این دو نفر که دختر صدرالعلما بود، به پدر ما اطلاع می‌دهد که اینها نسبت به شما سوءنیت دارند. پدر ما می‌گوید غلط می‌کنند. جرأت این کارها را ندارند. سپس با ۱۵-۱۰ سوار و تفنگچی به سوی عراق حرکت می‌کنند... در حالی که ایشان جلو و سواران همه عقب بودند... که می‌بینند دو سوار به آنها نزدیک می‌شوند. آن دو همان جعفرقلی‌خان و میرزاقلی سلطان بودند. آقا (پدر ما) می‌گوید: قرار نبود شما بیایید. جواب می‌دهند ما قرار شما را نمی‌توانستیم اطاعت کنیم. سپس مقداری نیات به پدر ما تعارف می‌کنند و ناگهان تفنگ میرزاآقا را از دوشش برمی‌دارند و از رویه‌رو به سیدمصطفی حمله می‌کنند. تیر به قلب ایشان اصابت کرد... در همان‌جا، جان به جان آفرین تسلیم کرد... در چهارم ربیع‌الاول ۱۳۲۳، قاتل را برای اعدام به میدان بهارستان بردند. به من و آقای هندی، چون بچه بودیم و متأثر می‌شدیم، گفتند که به منزل برویم. ما نیز به عباس‌آباد برگشتیم و سایرین به میدان رفتند. مطابق رسم آن روز، قاتل، میرغضب و شاه که همگی در میدان حاضر بودند، لباس قرمز بر تن داشتند. در آنجا سر «جعفرقلی‌خان» را بردیدند.] (خاطرات آیت‌الله پسندیده، به کوشش محمدجواد مرادی‌نیا، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، چ اول، تهران، ۱۳۷۴، صص ۲۶-۱۸).

۱۳۰

- ۱۶- سخنرانی برای مردم در تاریخ ۱۱ مارس ۱۹۷۹، متن در رهنمودهای امام (تهران، ۱۳۵۹/۱۹۸۱)، ج ۱، ص ۳۹.
- ۱۷- س.ح.ر، بررسی و تحلیلی...، ص ۲۳. سیدمصطفی نیز سه دختر داشت: ملوده، آفازاده و فاطمه. همه شش فرزند او از یک مادر هستند. به خلیخالی، شهدای روحانیت، ص ۱۱۲ نگاه کنید.
- ۱۸- به شعرهای بی‌نام که در: بی‌نام، بی‌جا، پیشوای اسلام، ص ۲۲ آمده نگاه کنید.
- ۱۹- به نظر می‌رسد که صاحبه، زنی بسیار قوی و دلیر بود، به طور مثال، علاوه بر مسئولیت اعدام قاتل برادرش (ر.ک: به شماره پاورقی ۱۲ در بالا) یک بار در نزاع دو خانواده که به یکدیگر تیراندازی می‌کردند مداخله کرد و آنها را آشتی داد: مصاحبه با سیداحمد خمینی، ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۲.
- ۲۰- س.ح.ر، بررسی و تحلیلی...، ص ۲۵. عادت‌های بی‌عیب و منظمی که امام بعدها در زندگی‌اش آنها را پرورش داد ظاهراً در دوران کودکی‌اش وجود نداشته، هر چند در گذشته نیز دارای انرژی بسیار بوده و با توجه به سنت‌های خانوادگی، وی در تمام روز با شدت تمام در جوی و دشتهای خمین بازی می‌کرد و شبها با لباس کثیف و پاره به خانه بازمی‌گشت. مصاحبه با سیداحمد خمینی، ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۲.
- ۲۱- [توضیح فصل‌نامه: جلال‌الدین فارسی از امام خمینی نقل می‌کند که «آن وقتی که جوان بودیم، در محل (ظاهراً خمین) اختلاف و کشمکش بود. ما می‌رفتیم روی این کوه، آنها می‌رفتند روی آن کوه. یک تیر ما می‌انداختیم برای آنها، یک تیر آنها می‌انداختند برای ما.»] (فارسی، جلال‌الدین، زوایای تاریک، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، اول، تهران، ۱۳۷۳، ص ۵۰۸).
- ۲۲- گفتگو با سیدمرتضی و آیت‌الله پسندیده کنونی، قم، ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۹.
- ۲۳- متن سخنرانی در روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۶ دی ۱۳۵۹/۶ ژانویه ۱۹۸۱.
- ۲۴- س.ح.ر، بررسی و تحلیلی...، ص ۲۶، علیرغم احترام عمیقی که امام برای نهادهای مذهبی ایجاد کرد، ولی در نخستین تماس‌هایش مقهور جذبه شیخ عبدالکریم حائری نشد. در هنگام گفتگو با پسرش به یاد آورد که یک روز

امام خمینی در سال‌های قبل از...

- در اراک متن سیوطی را درباره دستور زبان عربی همراه با طلاب دوره مقدمات می‌خواند. حائری در همان حیاط در حال تدریس فقه برای گروهی از طلاب مقطع خارج بود، اما شلوغی جلسه درس آنها موجب اختلال در تمرکز خمینی جوان و دوستان او شد. از این رو خمینی به سوی حائری رو کرد و از او مؤذبانه اما قاطعانه درخواست کرد تا آرامتر صحبت کند: مصاحبه با سیداحمد خمینی، ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۲.
- ۲۵- به خصوص این نکته قابل ذکر است که امام خمینی، هیچ‌گاه؛ البته با توجه به اطلاعات من، از سیدجلال‌الدین اسدآبادی به عنوان شخصیتی یاد نکرده است که توسط تاریخ‌نگاران اسلامی دوره معاصر تا حد یک اسطوره معرفی شده است.
- ۲۶- برای مطالعه زندگی و دستاوردهای حائری، به محمدمهدی موسوی اصفهانی، *احسن‌الودیعہ* (نجف، ۱۳۸۸/۱۹۶۸)، صص ۲۶۸-۲۶۹؛ محمدشرف رضی، *آثارالحجہ* (قم، ۱۳۳۲/۱۹۵۳)، ج ۱، صص ۷۲-۱۵ نگاه کنید.
- ۲۷- س.ح.ر. بررسی و تحلیلی...، صص ۲۶-۲۷.
- ۲۸- همانجا، صص ۲۶-۲۷، برای مطالعه زندگینامه کوتاه یزدی به منوچهر صدوقی سهی، *تاریخ حکماء متأخرین صدرالمتألهین* (تهران، ۱۳۵۹/۱۹۸۰)؛ ص ۶۸ نگاه کنید.
- ۲۹- برای مطالعه درباره میرزاآقا، سیدجواد، به کتاب رضی، *آثارالحجہ*، ج ۲، ص ۱۸۳؛ سهی، *تاریخ...*، صص ۶۷، ۳۴-۱۳۳؛ مقدمه سیداحمد فهری درباره میرزاآقا جواد ملکی تبریزی، *رساله لقاءالله*، (تهران، ۱۳۶۰/۱۹۸۱)، صص vii-۱. و برای مطالعه درباره سیدابوالحسن، به کتاب رضی، *آثارالحجہ*، ج ۲، ص ۴۵؛ مقدمه سیداحمد فهری درباره امام خمینی، *شرح دعای سحر* (تهران، ۱۳۵۹/۱۹۸۱)، ص ۷؛ مقدمه حسن حسن‌زاده آملی به سیدابوالحسن رفیعی قزوینی، *اتحاد عاقل به معقول* (تهران، ۱۳۶۱/۱۹۸۲)، صص ۱-۳ نگاه کنید.
- ۳۰- درباره شاه‌آبادی، ر.ک: سهی، *تاریخ...*، ص ۶۸؛ محمدعلی مدرس، *ریحانة‌الادب*، (تبریز، بی‌جا)، ج ۳، صص ۶۹-۱۶۷.
- ۳۱- برای مثال ر.ک: سیداحمد فهری، *مصباح‌الهدایه الی الخلفه والولایه* (تهران، ۱۳۶۰/۱۹۸۲)، ص ۵۳.
- ۳۲- به خاطرات امام آنگونه که برای پسرش سیداحمد خمینی نقل کرده ر.ک: م. وجدانی، *سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی* (تهران، ۱۳۶۲/۱۹۸۳)، ج ۱، صص ۴۵-۱۴۴.
- ۳۳- تفسیرهایی که در پنج سخنرانی آخر در زمستان ۱۹۸۰ درباره سوره حمد ایراد شده است، ترجمه در *Khomeini, Islam and Revolution*, p. 424.
- ۳۴- س.ح.ر. بررسی و تحلیلی...، ص ۳۸.
- ۳۵- مصاحبه با آیت‌الله منتظری، تهران، ۱۲ سپتامبر ۱۹۷۹؛ محمد واعظ خراسانی، «سیری در زندگی علمی و انقلابی استاد شهید مرتضی مطهری» توسط عبدالکریم سروش، *یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری* (تهران، ۱۳۶۰/۱۹۸۱)، ص ۳۲۶.
- ۳۶- بنا به یادآوری ابتدایی امام، اولین نمونه از آثار شرحی امام درباره حدیث، *رأس الجالوت* است، اما سیداحمد خمینی آن را بعید می‌داند. به اظهارات او در وجدانی، *سرگذشت‌ها...*، ج ۱، ص ۴۳.
- ۳۷- این اثر اولین بار بعد از انقلاب همراه با مقدمه، ترجمه فارسی و یادداشت‌ها توسط سیداحمد فهری (تهران، ۱۳۵۹/۱۹۸۰) منتشر شده است. نسخه عربی آن به طور جداگانه در بیروت در ۱۹۸۲/۱۴۰۲ به چاپ رسید.
- ۳۸- سه ویرایش مختلف از این کتاب موجود است. یکی توسط سیداحمد فهری، شامل متن عربی و فقط ترجمه فارسی آیات قرآن و احادیث است؛ این کتاب به عنوان کتابی مجزا در تهران ۱۳۶۰/۱۹۸۰ به چاپ رسیده است. دو ویرایش دیگر فقط شامل ترجمه فارسی کل کتاب است؛ یکی به عنوان مقاله امام خمینی در *یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری*، ج ۱، صص ۱۰۰-۳۱، و دیگری در قم (بدون تاریخ) به صورت کتابی جداگانه به چاپ رسید. ولی این کتاب تحت عنوان *معراج‌السالکین و صلاة‌العارفین* منتشر شده است.
- ۳۹- مقدمه فهری در کتاب *سرالصلوة*، ص ix.
- ۴۰- *آداب‌الصلوة* کتابی است که به عنوان یک کتاب مستقل، دیگر چاپ نشده است. با این حال بخشهایی از آن در کتاب سیداحمد فهری با عنوان «پرواز در ملکوت» آمده است. اولین ویرایش از این کتاب قبل از انقلاب به چاپ رسیده و نقل قول‌های امام خمینی فقط با ذکر «استادالهی ما» آورده شده است. جلد دوم پس از انقلاب به چاپ رسید

- و در آن نقل قولهای امام با ذکر نام ایشان آورده شده است.
- ۴۱- چاپ کتاب مصباح‌الهدایه تا بعد از انقلاب ممکن نشد که این امر نیز با تلاشهای سیداحمد فهری میسر گشت. متن عربی به همراه ترجمه فارسی (تهران، ۱۳۶۱/۱۹۸۱). بلافاصله پس از تألیف آن، به صورت دست‌نویس منتشر شد و بسیاری از اساتید امام در قم آن را آن قدر ارزشمند دانستند تا برای آن تفسیری بنویسند. (به س.ح. ر، بررسی و تحلیلی...، صص ۵۶-۵۷ نگاه کنید.)
- ۴۲- با وجود این به خلاصه مقدمه مفید آن که توسط فهری برای کتاب ایشان تهیه شده است، صص ۹-۱۳ نگاه کنید.
- ۴۳- مقدمه شرح دعای سحر، ص viii.
- ۴۴- برای فهرست آثار او به س.ح.ر. بررسی و تحلیلی...، صص ۵۲-۵۳؛ بی‌نام، بیوگرافی پیشوا، صص ۵۵-۶۱ نگاه کنید. طبق گفته آیت‌الله منتظری (مصاحبه، تهران، ۱۲ دسامبر ۱۹۷۹)، بسیاری از آثار اولیه امام در هنگام حمله ساواک به کتابخانه ایشان و غارت آن در ۱۹۶۴ از بین رفتند.
- ۴۵- در این مطلب به جامع‌الشرایط بودن ایشان اشاره دارد که مرحوم آیت‌الله مطهری درباره ایشان گفتند: «ایشان نمونه دقیق علی ابن ابیطالب است.» و همچنین عبارت «رهبری پیامبرگونه» است که توسط برخی از مطبوعات ایران در زمان اشاره به امام استفاده می‌شد. این مطلب اشاره به این کمال دارد.
- ۴۶- فهری، مقدمه شرح دعای سحر، ص ix.
- ۴۷- محمدرضا حکیمی، تفسیر آفتاب (تهران، ۱۳۵۷/۱۹۷۹)، ص ۱۵۲.
- ۴۸- قانون و اجرای آن «در نظر پیامبران یک راه یا مفهوم نیست... هدف نهایی وجود جهانی فراتر از جهان کنونی است.» Khomeini, *Islam and Revolution*, p. 331.
- [توضیح فصل‌نامه: در مذهب امامیه برخلاف اهل سنت که باب اجتهادشان بسته است، اجتهاد در فقه امری نسبی تلقی می‌شود. اجتهاد مفهومی نسبی و متطور و متکامل است و هر عصری و زمانی، بینش و درک مخصوصی را ایجاد می‌کند. این نسبییت از دو چیز ناشی می‌شود: قابلیت و استعداد پایان‌ناپذیر منابع اسلامی برای کشف و تحقیق و دیگری تکامل طبیعی علوم و افکار بشری.]
- ۴۹- جلسه درس سوم در کتاب سوره فاتحه، ترجمه در Khomeini, *Islam and Revolution*, p. 400.
- ۵۰- سخنرانی خطاب به مردم قم ۲۲ دسامبر ۱۹۷۹.
- ۵۱- لقاءالله به عنوان ضمیمه رساله‌ای از میرزا آقا جواد مالکی تیریزی با همین نام گردآوری سیداحمد فهری (تهران، ۱۳۶۰)، صص ۶۰-۲۵۳ منتشر شد.
- ۵۲- اولین جلسه درس در ۲۲ دسامبر ۱۹۷۹ و پنجمین جلسه در ۱۹ ژانویه ۱۹۸۰ ارائه شد. برای ترجمه کامل این درس به Khomeini, *Islam and Revolution*, pp. 365 - 425 نگاه کنید.
- ۵۳- مقدمه در شرح دعای سحر، ص ۷. یکی دیگر از مستمعین این جلسات درس مرحوم آیت‌الله مطهری است که به این جلسات چنین اطلاق کرد «بخش مهمی از شخصیت روحی و فکری من در آن درس - و سپس در درسهای دیگری که در طی دوازده سال از آن استاد الهی فراگرفتم - انعقاد یافت...» در علل گرایش مادیگری، ویرایش هشتم (قم، ۱۳۵۷/۱۹۷۸)، ص ۹.
- ۵۴- س.ح.ر. بررسی و تحلیلی...، صص ۳۹-۴۰؛ بی‌نام، بی‌جا، پیشوای اسلام، ص ۳۵.
- [توضیح فصل‌نامه: امام خمینی... به منظور تعلیم امور اخلاقی و علوم معنوی، جلسه بند و اندرزی نیز منعقد ساخت. در آغاز، این جلسه خیلی محدود بود و فقط عده‌ای از افراد شایسته و مورد اعتماد ایشان می‌توانستند شرکت نمایند و از روی کتاب منازل‌السرائین مسائل معنوی، روحانی، معارف الهی و راه تهذیب و تزکیه نفس را برای آنان بازگو می‌کرد. به تدریج دامنه این درس توسعه یافت و هر هفته‌ای، یک روز در سطح حوزه تشکیل می‌گردید و علاوه بر روحانیان، صدها نفر از کسبه، کارگر و بازاری شهرستان قم نیز در جلسه درس اخلاق شرکت می‌نمودند و کسب معنویت و روحانیت می‌کردند. به تدریج شعاع و آثار روحی و معنوی این محفل روحانی به آنجا رسید که اهالی دیگر شهرستانها و مرکز نیز خبردار شده هر هفته، راهی قم می‌شدند و مدرس مدرسه فیضیه مملو از جمعیت می‌گردید و مجلس رونق بسزایی پیدا می‌کرد. استقبال وافر و اظهار علاقه شایان مردم به این مجلس، امام خمینی را بر آن داشت که جلسه را در هر هفته دو روز (پنجشنبه - جمعه) برقرار سازد تا عموم طبقات با تطبیق وضع کسب و کار خود بتوانند در این

امام خمینی در سال‌های قبل از...

- مجلس درس شرکت کرده از سخنان آموزنده و سازنده ایشان استفاده کنند. [روحانی، سیدحمید، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ص ۳۹]
- ۵۵- س.ح.ر، بررسی و تحلیلی...، ص ۴۱.
- ۵۶- یک نشان از اهمیت اخلاق برای امام خمینی این است که در ۳۳ مورد از ۴۰ حدیثی که در یکی از آثار اولیه خود (اربعین یا چهل حدیث، ترجمه انگلیسی در التوحید، ج ۲، ش ۳ رجب - رمضان ۱۴۰۵) برای تفسیر انتخاب نموده در مورد مسائل اخلاقی هستند.
- ۵۷- در نجف در ۱۹۷۳.
- ۵۸- خدایا بریدن کاملی از خلق به سوی خود به من عنایت کن و دیده‌های دلمان را به نور توجهشان به سوی خود روشن گردان تا دیده‌های دل پرده‌های نور را پاره کند و به مخزن اصلی بزرگی و عظمت برسد و ارواح ما آویخته به عزت مقدست گردد.
- ۵۹- جهاد اکبر یا مبارزه با نفس، ص ۵۹ به بعد.
- ۶۰- در جلسه پنجم سخنرانی به 420، *Khomeini, Islam and Revolution*, p. 333 - 34 متن در ۲۹ دسامبر ۱۹۷۹، ص ۶۱ مصاحبه در قم، ۲۹ دسامبر ۱۹۷۹، متن در 34 - 333، *Khomeini, Islam and Revolution*, pp. 333 - 34
- ۶۱- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، (تهران، ۱۳۲۵/۱۹۴۶)، ج ۳، ص ۱۵.
- ۶۲- به رضی، آثارالحجه، ج ۱، ص ۵۱ نگاه کنید.
- ۶۳- شایان ذکر است که هیچ مدرکی دال بر ارتباط امام با آیت‌الله محمدتقی بافقی (فوت ۱۹۴۶)، مبارزترین عالم قم در زمان حکومت رضاشاه وجود ندارد؛ زمانی که وی علناً زنان دربار را به دلیل بی‌حجابی در هنگام سفر به قم در ۱۹۲۸ مورد نكوهش قرار داد. به علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، قم، (۱۹۸۱/۱۳۶۰)، ج ۲، صص ۵۶-۵۷ نگاه کنید.
- ۶۴- یحیی دولت‌آبادی، تاریخ معاصر یا حیات یحیی (تهران ۱۳۳۱)، ج ۴، صص ۲۹۷-۲۹۴؛ دوانی، نهضت...، ج ۲، صص ۱۵۸-۱۵۷.
- [توضیح فصل‌نامه: تاریخ و موضوع یادشده در این بند اشتباه است. حاج آقا نورالله اصفهانی در سال یادشده (۱۹۲۴) - بنابر آن چه که اسناد و مدارک می‌گویند - در قم نبود. قیام یاد شده، در سال ۱۳۰۶ ش/۱۹۲۷م و در پی تصویب قانون نظام اجباری در مجلس شورای ملی پدید آمد، و ارتباطی با اعتراض به انحصار دولت در کشت خشک‌خاش نداشت. حاج آقا نورالله پیش از این یک بار هم در ابتدای سال ۱۳۰۲/۱۹۲۳ به تهران آمد که ظاهراً برای عزیمت به مشهد و زیارت آستان قدس رضوی (ع) بود. البته موضوع مخالفت‌های صنفی با منع خرید و فروش شیر - و نه تریاک - در سال ۱۳۰۱ ش/۱۹۲۲م در اصفهان مطرح بود و دامنه آن به سال بعد نیز کشیده شد. در این میان اتحادیه تجار و یا اتحادیه فلاحان و دل‌لهای ذی‌ربط نسبت به این مسئله معترض بودند و حتی در تلگراف‌خانه اصفهان نیز تحصن صورت گرفت، اما در همراهی آقانورالله با این موضوع سندی در دست نیست و قطعاً قیامی هم به سان آنچه که در ۱۳۰۶ علیه تصویب قانون نظام اجباری در قم به وقوع پیوست، در پی نداشت.]
- ۶۶- متن در شهیدای دیگر از روحانیت (نجف تاریخ نشر نامعلوم)، ص ۴۱.
- 67- Ahmad Mahrad, *Iran unter der Herrschaft Reza Schahs* (Frankfurt, 1977), p. 98.
- و دوانی، نهضت...، ج ۲، ص ۱۵۶. [توضیح فصل‌نامه: ظاهراً موضوع مربوط به قانون «لباس متحدالشکل» باشد که «با» قید دو فوریت در دی ماه ۱۳۰۷ در مجلس به تصویب رسید. به موجب ماده اول آن، کلیه مردان و کارکنان و کارمندان مرد دولت از آغاز سال ۱۳۰۸ موظف به پوشیدن لباس متحدالشکل (کت و شلوار و کلاه پهلوی) شدند. به موجب ماده دوم، مجتهدینی که از مراجع تقلید مسلم اهل سنت اجازه فتوا داشتند، پیشنهادکننده دارای محراب، مدرسین فقه و اصول و حکمت الهی و روحانیون دهات و قصبات و طلاب حوزه‌های علمیه در صورتی معاف بودند که از طرف دو نفر از مجتهدین مجاز، اجازه روایت داشته باشند و یا از عهده امتحان فقه و اصول، که توسط وزارت معارف به عمل می‌آمد، برآیند. (مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۵، ص ۷۰) این قانون با مخالفت گروهی از علمای سرشناس تبریز مواجه گردید که در رأس آنها آیت‌الله آقامیرزا صادق آقا و آیت‌الله سیدابوالحسن انگجی قرار داشتند؛ اما بلافاصله دستور دستگیری همه آنان از مرکز صادر گردید. در روز ۶ دی ماه ۱۳۰۷ علمای معترض تبریز دستگیر و همگی به سندانج

- تبعید شدند. (به دلیل مخالفت علمای تبریز در سال ۱۳۰۷، آن سال در تبریز به سال قیام معروف گردید.) آیت‌الله آقامیرزاصادق آقا پس از پایان مدت تبعید در قم اقامت کرد و مدتی بعد درگذشت. [رجبی، محمدحسن، زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی، ج ۱، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲، تهران، ۱۳۷۸، ص ۶۷]
- ۶۸- این سخنرانی در نوامبر ۱۹۷۷ ایراد شده است. متن در شهیدی دیگر از روحانیت، ص ۴۲.
- ۶۹- همانجا. برای گزارش کامل حوادث در گوهردشت، به سینا واحد، قیام گوهرشاد (تهران، ۱۳۶۱/۱۹۸۲) نگاه کنید.
- ۷۰- به صحیفه نور (مجموعه بیانات و اعلامیه‌های امام) (تهران، ۱۳۶۱/۱۹۸۲)، ج ۱، صص ۲۶۹، ۲۴۷، ۱۶۸، ۴۶ نگاه کنید.
- ۷۱- درباره مدرس به حسین مکی، مدرس: قهرمان آزادی، ج ۲ (تهران، ۱۳۵۸/۱۹۷۹)، و نادعلی همدانی، مدرس، سی سال شهادت (تهران، ۱۳۶۰/۱۹۸۱) نگاه کنید.
- ۷۲- این سخنرانی در نوامبر ۱۹۷۷ ایراد شده است، متن در شهیدی دیگر از روحانیت، ص ۴۳.
- ۷۳- همانجا. امام خمینی درباره مدرس می‌گوید: [مدرس] وقتی که وکیل شد، یعنی از اول به عنوان فقیهی که باید در مجلس باشد تعیین شد، آن طور که نقل کرده‌اند، یک گاری با یک اسبی [در] اصفهان خریده بود و سوار شده بود و خودش آورده بود تا تهران. آنجا هم آن را هم فروخته بود و منزلش، یک منزل محقر از حیث ساختمان، یک قدری بزرگ بود، ولی محقر از حیث ساختمان. و زندگی، یک زندگی مادون عادی که در آن وقت لباس کرباس ایشان زیانزد بود. کرباسی که باید از خود ایران باشد، می‌پوشید. (خمینی، روح‌الله، صحیفه امام، ج ۱۳، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، اول، تهران، ۱۳۷۸، صص ۸ و ۴۱۷)
- ۷۴- سخنرانی ۲۷ اکتبر ۱۹۶۴، ترجمه در Khomeini, *Islam and Revolution*, p. 187
- امام خمینی در اظهار نظر در این مورد گفته است: اوقتی که روسیه در یک قضیه‌ای - که الان یادم نیست - اولتیماتوم داد به ایران و آوردند به مجلس و قوای نظامی‌اش هم حرکت کرده بودند به طرف تهران یا قزوین که این را قبول کنند. مجلس - آن طور که حالا نقل می‌کنند - بهشتیان زده بود که باید چه بکنند. قوای شوروی است. مقاومت نمی‌توانیم بکنیم. قبول این هم که خیانت است. آنجا نوشته است که یک روحانی با دست لرزان آمد و گفت حالا که باید از بین برویم چرا خودمان [خودمان را] از بین ببریم؟ ما این را رَدش می‌کنیم. رد کرده همه هم قبول کردند. آنها هم هیچ کاری نکردند.» (صحیفه امام، ج ۸، ص ۶۷)
- ۷۵- پیام به هیأت علمی دانشگاه اصفهان، ۵ نوامبر ۱۹۷۹ ترجمه در پیام‌ها و سخنان منتخب امام خمینی (تهران ۱۹۸۰)، ص ۵۶.
- ۷۶- س.ح.ر، بررسی و تحلیلی...، صص ۱۰۲-۳.
- ۷۷- همانجا، صص ۵۵-۵۹. شعر مورد بحث پیش از این توسط رضی در آثار الحجه، ج ۲، صص ۹۶-۱۹۱ با ذکر این نکته که شاعر آن اصرار دارد نامش ذکر نشود به چاپ رسید.
- ۷۸- به اظهارات سیداحمد خمینی در وجدانی، سرگذشتها، ج ۱، صص ۴۵-۱۴۴ نگاه کنید.
- ۷۹- کشف‌الاسرار (تهران، بدون تاریخ)، صص ۷۳، ۱۳۳ به بعد.
- ۸۰- همانجا، صص ۵۷-۶۴.
- ۸۱- همانجا، ص ۲.
- ۸۲- به طور مثال به سخنرانی ایراد شده در ۵ ژوئن ۱۹۷۹ در سالگرد قیام ۱۵ خرداد نگاه کنید و ترجمه در Khomeini, *Islam and Revolution*, pp. 270 - 74
- ۸۳- کشف‌الاسرار، ص ۲۲۱.
- ۸۴- همانجا، ص ۲۲۲.
- ۸۵- همانجا، ص ۱۸۶.
- ۸۶- همانجا، ص ۱۸۵.
- ۸۷- همانجا، ص ۱۸۶.
- ۸۸- همانجا، ص ۱۸۵.

امام خمینی در سال‌های قبل از...

۸۹- همانجا، صص ۸۸-۱۸۷.

۹۰- همانجا، صص ۱۹-۱۱۰.

۹۱- به امام خمینی، حکومت اسلامی (نجف، ۱۳۹۱/۱۹۷۱)، ص ۵۶، ترجمه در *Khomeini, Islam and Revolution*, p. 57.

۹۲- مصاحبه با آیت‌الله صدوقی، پیام انقلاب ۵۲ (اسفند ۱۳۶۰/فوریه ۱۹۸۲).

۹۳- س.ح.ر. بررسی و تحلیلی...، ص ۹۸.

۹۴- آیت‌الله مرتضی مطهری، «مزایا و خدمات مرحوم آیت‌الله بروجردی»، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ویرایش دوم، (تهران، بی‌جا، صص ۴۹-۲۳۳).

[توضیح فصل‌نامه: اولاً امام خمینی پیش از ورود آیت‌الله بروجردی در قم ساکن شده بود و اساساً یکی از علمای قم که از آیت‌الله بروجردی برای حضور در قم و اداره حوزه علمیه دعوت کرده بود، هم ایشان بود. آیت‌الله حسین بدلا می‌گوید: «امام با آقای بروجردی از ابتدا ارتباط داشتند و اولین دعوتی که از آقای بروجردی برای پذیرفتن سرپرستی حوزه قم شد، از طرف امام بود.» (خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ششم، اول، ۱۳۷۶، ص ۸۴). ثانیاً بسیاری از طلاب جوان و فضایی آن دوره نقل کرده‌اند که آیت‌الله بروجردی در امور سیاسی و اجتماعی با برخی از بزرگان حوزه علمیه قم مشورت می‌کرد که از آن میان امام خمینی، برجسته‌ترین طرف مشورت ایشان بود. سیدعباس مهر، نماینده آیت‌الله بروجردی در کویت، گفته است: «یک وقت نماینده هیأت دولت تقاضای ملاقات با حضرت آیت‌الله بروجردی را کرد. ایشان قبل از ملاقات، کسی را به دنبال آیت‌الله خمینی فرستاد و حدود یک ساعت با ایشان در اتاق خلوت مشورت کرد و بعد از آن تصمیم گرفت. این شیوه معمول حضرت آیت‌الله بروجردی بود که با علما و مراجع پیرامون مسائل سیاسی مشورت می‌کرد.» (خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر هشتم، (خاطرات سیدجواد علم‌الهدی)، اول، ۱۳۷۸، ص ۱۲۴).

۹۵- برای متن نامه (با امضای پنج نفر دیگر به علاوه خمینی) و پاسخ بروجردی به مجموعه‌ای از مکاتبات، سخنرانی‌ها، پیامها و فتواهای امام خمینی (تهران، ۱۳۶۰/۱۹۸۱) نگاه کنید.

[توضیح فصل‌نامه: مرحوم حجت‌الاسلام فلسفی گفته است: «آیت‌الله بروجردی به خاطر فرارسیدن ماه مبارک رمضان، استفاده از رادیو را صلاح دانست و به من فرمود «این قضیه را تعقیب و با خود شاه مذاکره کنید و بگویید که چون شما به حرفهای ما گوش نکردید، موضوع را با افکار عمومی در میان می‌گذاریم.» در پی این تصمیم، من یک روز قبل از ماه رمضان، طبق قرار قبلی با شاه ملاقات کردم و گفتم که ما قرار است موضوع را از طریق رادیو در معرض افکار عمومی قرار دهیم... او گفت «خیلی خوب! شما بروید صحبت کنید، ما هم پشتش را می‌گیریم.» من هم بلافاصله برنامه را در ایام ماه مبارک رمضان شروع کردم و خوشبختانه موج عجیب و فوق‌العاده‌ای در مملکت ایجاد کرد... ما نمی‌دانستیم در پشت پرده چه می‌گذرد... اما چون بهاییها مثل صهیونیستها به آمریکا وابسته بودند، سیل تلگرافها از آمریکا، به سوی شاه سرازیر شد مبنی بر اینکه در ایران آزادی عقیده نیست و این سخنرانیها منافی آزادی است. به این وسیله آن قدر شاه را تحت فشار قرار دادند که منجر به اتفاق عجیبی در اواسط ماه رمضان شد... و آقای تیمسار علوی مقدم و تیمسار بختیار به منزل من آمدند و گفتند که باید صحبت راجع به بهاییها را قطع کنید.» (خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر هشتم، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، اول، تهران، ۱۳۷۸، صص ۲۱۳-۷).

۹۶- این نکته توسط دکتر مفتاح در طی مصاحبه‌ای، تهران، ۱۶ دسامبر ۱۹۷۹ نقل شده است.

[توضیح فصل‌نامه: اسدالله علم، وزیر کشور در روز سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۴ در بخشنامه‌ای، خطاب به استانداران و فرمانداران، هرگونه اقدام علیه بهاییان را، اخلاص در نظم عمومی دانست. اگرچه در این بخشنامه از بهاییان نامی نبرده بود. متن آن بخشنامه بدین شرح است: «چون به موجب اصل اول متمم قانون اساسی، مذهب رسمی ایران، اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی‌عشریه است و به موجب مفهوم اصل بیستم و بیست و یکم قانون اساسی، انتشارات ضد دینیت و تشکیل انجمنها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و محل به نظم باشند در تمام مملکت ممنوع می‌باشد. لذا در اجرای اصول قانون اساسی اقدام کرده مراکز هرگونه اجتماعی را که موجب فتنه دینی و دنیوی و مایه اخلاص امنیت و انتظام باشد، منحل ساخته در آئیه نیز با کمال جدیت در انجام این وظیفه مهم که بر طبق قانون اساسی به عهده دارید، اقدام کنید و از هرگونه تظاهر و عمل این‌گونه دسته‌ها که به موجب قانون ممنوع است، جلوگیری نمایید. ضمناً چون اقدام در این‌گونه امور و اجرای قوانین، وظیفه مأمورین دولت است و دخالت افراد و دستجاتی که دارای مسئولیت هستند موجب اخلاص نظم و امنیت خواهد شد، بدین وسیله یادآور می‌شود که هرگاه کسانی به بهانه و عنوان مبارزه با فرقه‌های گمراه‌کننده به تحریک مردم بر

- ضد امنیت مملکت بپردازند یا خود مرتکب عملی شوند که کوچک‌ترین لطمه‌ای به امنیت عمومی و انتظامات کشوری برساند، طبق مقررات قانون مجازات عمومی که این گونه جرایم پیش‌بینی نشده، با کمال قدرت اقدام نماید.» (روزنامه کیهان، ش‌م‌۳۵۷۸، ۲۶/۲/۱۳۳۴، برگرفته از خاطرات حجت‌الاسلام فلسفی، ص ۱۹۸).
- 97- *The Baha'i World, 1954-1963* (Haifa, 1970), pp. 29S-96.
- 98- Richard Yann, "Ayatullah Kashani-ein Wegbereiter der islamischen Republik?" *Religion und Politik im Iran: Jahrbuch zur Geshichte und Gesellschaft des Mittleten Orients* (Frankfurt, 1981). p. 301.
- بنابه ویرایش دیگر این آیت‌الله لوسانی بود که امام خمینی را به پدر خانم آینده ایشان معرفی کرد (س.ح.ر، بررسی و تحلیلی، ص ۳۱).
- ۹۹- مصاحبه با بیوه نواب صفوی، سال سوم، سروش ۱۳۰، ۲۶ دی ۱۳۶۰/۱۶ ژانویه ۱۹۸۲)، ص ۳۵. [توضیح فصل‌نامه: خانم نیرالسادات احتشام رضوی، همسر شهید سیدمجتبی نواب صفوی، در مصاحبه‌ای با هفته‌نامه سروش می‌گوید: «یکی از فداییان اسلام می‌گفتند آقای نواب نسبت به امام خمینی علاقه زیادی داشتند و گاهی بعد از نماز شب، عبا را می‌کشیدند روی سرشان و با اینکه در احتفا بودند، از خانه خارج می‌شدند. ما می‌پرسیدیم آقا کجا تشریف می‌برید، می‌گفتند می‌روم خدمت حاج آقا روح‌الله.»]
- ۱۰۰- به طور مثال شباهت‌های بسیاری میان گفته‌های امام خمینی درباره شاه ذکر شده در کشف‌الاسرار و بخش مربوط به شاه در راهنمای حقایق، اعلامیه فدائیان اسلام که در ۱۹۴۴ منتشر شده است وجود دارد.
- ۱۰۱- متن: شامل یک رونوشت از متن اصلی، در صحیفه نور، ج ۱، صص ۳-۷.
- ۱۰۲- خمینی، حکومت اسلامی، صص ۹۹-۱۹۶، ترجمه در ۴۳-۱۴۱. *Khomeini, Islam and Revolution*, pp. 141-43.
- ۱۰۳- خمینی، کشف‌الاسرار، ص ۲۲۲.
- ۱۰۴- خمینی، حکومت اسلامی، صص ۹۹-۱۹۶، ترجمه در ۳۱-۳۰. *Khomeini, Islam and Revolution*, pp. 30-31.
- 105- See Mohammad Hassan Faghfoory, "The Role of the 'Ulama in Twentieth Century Iran with Particular Reference to Ayatullah Haj Seyyid Abul-Qasim Kashani," Ph.D. dissertation University of Wisconsin, 1978, p. 220.
- ۱۰۶- خراسانی، سیر در زندگی، ص ۳۲۹.
- ۱۰۷- مصاحبه آیت‌الله بهشتی، تهران، ۲۸ دسامبر ۱۹۷۹. رشد مستمر مستمعین کلاس‌های خمینی در سال ۱۹۴۹ متوقف شد. در این زمان پس از سوءقصد به جان شاه گفته می‌شود حکومت بروجردی را وادار نمود جلو تدریس وی را در مدرسه فیضیه بگیرد. او ابتدا ناچار شد کلاس خود را به مسجد سلماسی نزدیک خانه خود در محله یخچال در قم منتقل نماید و سپس به مسجد محمودی نزدیک حرم. نمی‌دانیم که در چه تاریخی تدریس در فیضیه را از سر گرفت. نگاه کنید به: Dilip Hiro, *Iran under the Ayatullahs* (London, 1985), p. 5 I, quoting an interview with Ayatullah Pasandida.
- ۱۰۸- خراسانی، سیری در زندگی، ص ۳۳۱. مفاد دروس ارائه شده در این دومین درس توسط شیخ جعفر سبحانی تقریر شده و عنوان کتاب تقریرالاصول است.
- ۱۰۹- لازم به ذکر است که برای امتناع از شبهه رقابت با بروجردی و ابراز احترام به ارشدیت وی، امام خمینی گاهی همه کلاس خود را برای شرکت در دروس بروجردی همراه می‌برد. به خراسانی، سیر در زندگی، صص ۳۰-۳۲۹ نگاه کنید.
- [توضیح فصل‌نامه: مرحوم حجت‌الاسلام علی دوانی درباره اصلاحات در حوزه علمیه قم گفته است: «مقدمات اصلاحات حوزه به وسیله امام پیشنهاد شد و به فرمان آیت‌الله بروجردی، امام و مرحوم حاج آقا عبدالله آل آقا را... برای ریاست مدرسه فیضیه و سرپرستی حوزه معرفی کردند. آن روزها در حوزه می‌گفتند حاج آقا روح‌الله خمینی برای دگرگونی و تحول در برنامه‌های درسی حوزه فرمانی از آیت‌الله بروجردی گرفته است و قرار است حاج میرزا عبدالحسین صاحب‌الداری بروجردی - رئیس مدرسه فیضیه و تقریباً سرپرست حوزه که پیرمردی با فکر و اندیشه قدیمی بود و نسبت به مسائل و اوضاع روز آگاه نبود - کنار برود و بناست حاج آقا عبدالله آل آقا - که مورد توجه مرحوم آیت‌الله بروجردی و از دودمان استاد کل وحید بهبهانی بوده و دوست صمیمی آقای حاج آقا روح‌الله خمینی محسوب می‌شد - سرپرست حوزه شود و زیر نظر آقای خمینی اصلاحات اساسی را در حوزه انجام بدهد.» (خاطرات ۱۵ خرداد، به کوشش علی باقری، ج اول، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ج اول، تهران، ۱۳۷۴، صص ۶ و ۸۵) البته به دلیل برخی مسائل و اختلافات در حوزه علمیه، این اقدام عملی نشد و بعدها در ۱۳۴۳ زمانی که طلاب و دانشجویان حوزه علمیه قم اقدام به برگزاری جشنی به مناسبت آزادی امام

امام خمینی در سال‌های قبل از...

- خمینی در فروردین ماه برگزار کردند، در قطعنامه خود خواستار اصلاحات اساسی در حوزه‌های علمیه شدند.
- ۱۱۰- س.ح.ر، بررسی و تحلیلی...، ص ۴۲.
- ۱۱۱- مصاحبه با آیت‌الله آملی، قم، ۱۶ دسامبر ۱۹۷۹.
- ۱۱۲- خراسانی، سیری در زندگی، ص ۳۳۰.
- ۱۱۳- همانجا، ص ۳۳۱.
- ۱۱۴- همانجا، ص ۳۳۰.
- ۱۱۵- مصاحبه با حجت‌الاسلام محمدجواد باهنر، تهران، ۱۵ دسامبر ۱۹۷۹.
- ۱۱۶- مصاحبه با آیت‌الله پسندیده، قم ۱۷ دسامبر ۱۹۷۹. این امتناع از اجازه نشر عکس البته شدیداً با فراگیری عکس امام خمینی در ایران امروز تقابل دارد.
- ۱۱۷- بی‌نام، بی‌جا، پیشوای اسلام، ص ۳۳.
- ۱۱۸- برای شرح کامل ماجرا به س.ح.ر، بررسی و تحلیلی...، صص ۲۱۶-۱۴۱ نگاه کنید.
- ۱۱۹- مصاحبه با حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، تهران، ۲۲ دسامبر ۱۹۷۹.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی